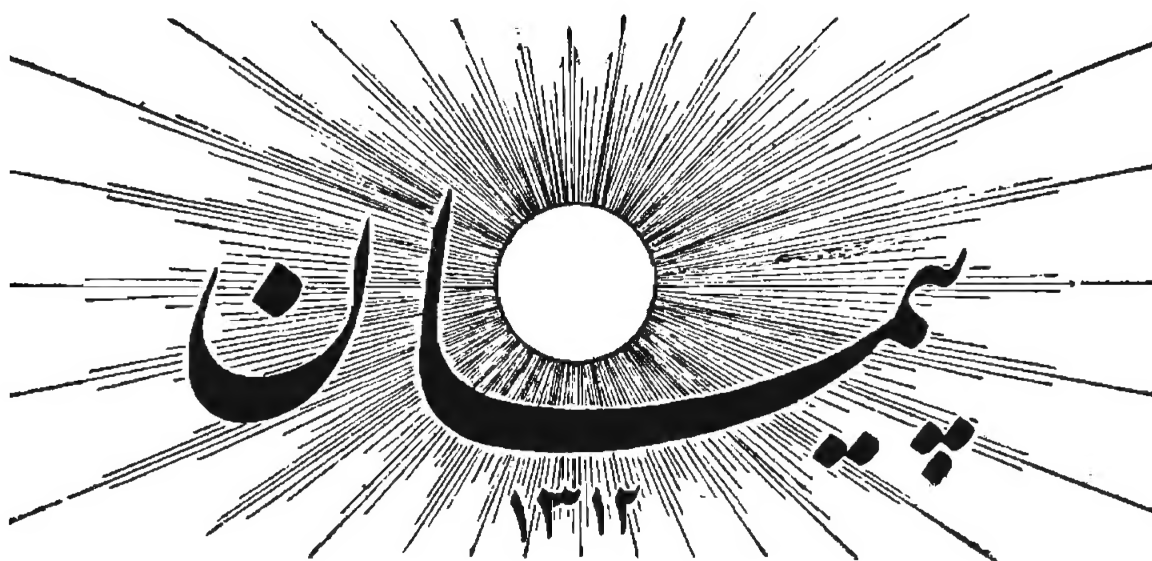

پیمان
پیمان سال ششم
شماره یکم



سال ششم — فروردین ۱۳۱۹ — شماره یکم

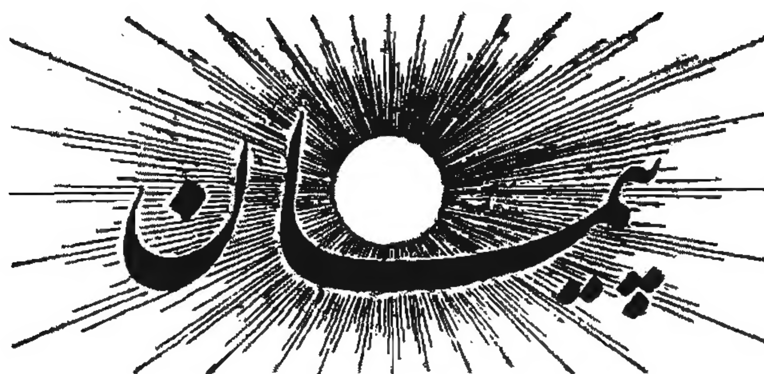
دارنده

کسروی تبریزی

آنچه در این شماره چاپ شده

سپاسگزاری و خواهش

ما خرسندیم که بسیاری از خواستاران مهنامه بهای سالانه را از پیش فرستاده اند و خواهشمندیم دیگران نیز پس از خواندن این خواهش آن را بفرستند زیرا این کمکی بکارما خواهد بود و خواهیم توانست کاغذ و دیگر دربایست ها را یکجا آماده کنیم .



سال ششم فروردین ۱۳۱۹ شماره یکم

سخنانیکه باید بیاد سپرد

با یاری خدا و همدستی و پاکدلی چکاری که نتوان کرد؟!.

☆*☆

خدا را در میان افسانه ها نجویید .

☆*☆

راستی پرستی در نهاد آدمی نهاده . این از بیماری روان تو است که نمی‌توانی راستی‌ها را بپذیری ، واین از نادانیت که بیماری خود را درنمی‌یابی و بدرمان نمیکوشی .

☆*☆

مرده‌را چنان گیرید که زنده اش را می گرفتیدی . بسیار نادانی است که زنده را خوار میدارید و چون مرد دلبستگی های بیجا می‌نمایید .



نیك و بد

مردم چرا نیك نمیشوند ؟!..

تا چند سال پیش مردی نزد من آمدی و چون کارش پندآموزیست (واعظی) بارها ازمردم گله کردی وچنین گفتی : « اینهمه رنج می کشم و آنچه گفتنی است می گویم ولی هیچ نتیجه‌ای‌نیست ، و من نمیدانم مردم چرا نیك نمیشوند ؟!.. »

من باو پاسخ نگفتمی. ولی دراینجا میخواهم سخن اورا دنبال کنم : راستی‌را مردم چرا نیك نمیشوند ؟!.. امروز هر که‌را بینیم ازبدی بیزاری می نماید وهمینکه بگفتگو می پردازد سرهوسخنی گله از آلودگی مردم می کند واین باسانی توان پذیرفت که انبوه مردم نیکنهاد وآرزومند نیکی میباشند ، وازآنسوی هزاران کسان از راه پند آموزی ، وگفتار نویسی ، و کتاب نویسی ، وآموزگاری به نیك گردانیدن مردم می کوشند . با اینهمه مردم نیك نمیشوند و شما با هر کسی از آنانکه به نیکی مردم می کوشند گفتگو کنید گله از بیهودگی تلاش خود می‌نمایند ، واین چیستانی شده که چرا

کوششها بیهوده می گردد و چرا مردم نیك نمیشوند؟!.. در جهان هیچ کاری بی انگیزه نتواند بود ، وآیا انگیزه این کارچیست ؟!.. آیا بهتر نیست که دراین باره بجستجو پردازیم و این راز را بدست آوریم ؟.. بیگمان بهتر است وما اینك آنرا دنبال می کنیم :

باید گفت دو چیز جلو نیکی مردم راگرفته : یکی اینکه نیك و بد جدا از هم نیست وراه نیکی روشن نمی باشد . دوم‌آنکه کسانیکه آرزوی نیکی می نمایند و در این باره بکوشش هایی برخاسته اند راستی را خواهان نیکی نمی باشند و بیشترشان آنچه می گویند دروغ است وخودرا ودیگران را می فریبند . این دوچیز جلو نیکی مردم راگرفته است و برای آنکه سخن روشن گردد از هر یکی ازآنها جداگانه بگفتگو می پردازیم :

مردم چگونه نیك شوند ؟!..

گفتیم نیکی‌ها ازبدیها جدا نیست وراه نیکی روشن نمیباشد. بیگمان بسیاری این را نخواهند پذیرفت وبایراد خواهند برخاست و ما اینك آن را روشن‌می گردانیم: چنین گیرید صد تن یاهزار تن از مردم جدا شده و با هم پیمان نهاده‌اند که نیك گردند واز بدیها دوری جویند ولی می خواهند نیکیها را از بدیها باز شناسند و در جستجوی کسانیند که اینهارا بایشان یاددهند ، آیا کسانیکه به پند آموزی وراهنمایی مردم برخاسته‌اند توانند یکزبان نیکیها وبدیها را برای ایشان بشمارند ؟.. ما نیك می دانیم که نتوانند ، ونیز نیك می دانیم که نیك و بد را بنیادی در میان نیست و هردسته چیزهای دیگری را نیك یابد میشمارند و هر دسته ای دشمنی با گفته های

دیگران می نمایند .

آن صد تن یا هزار تن نزد هر کسی روند ونیکیها را پرسند پاسخ دیگری شنوند . آن یکی گوید : نماز خوانید و روزه گیرید وزکوة دهید وبزیارت روید وفلان دعا را ازبر کنید و بفلان مجتهد تقلید نمایید . این یکی گوید : ورزش کنید وروزانه تن باآب سرد شویید وله میزرابل بخوانید و پا از سینما نکشید و پیس نویسید و برمان پردازید . سومی گوید : به تهذیب نفس کوشید و مثنوی بخوانید و بفلان ذکر پردازید و سر بفلان قطب سپارید . چهارمی گوید : در فلان محفل عضو باشید و فلان لوح را از بر کنید و پول برای ولیّ امر فرستید . پنجمی گوید : زیرك باشید و پول اندوزید و پروای هیچ چیز و هیچکس نکنید و جز در بند خوشی خویش نباشید و زندگانی را نبرد دانسته جز آرزوی چیرگی نکنید .

بدینسان هر کس نیکی را چیز های دیگری وا نماید و اگر نزد این یکی سخن آن یکی را بازگویند بر آشوبد . مثلا آن کسیکه می گوید : « نماز خوانید و روزه گیرید . . . » اگر پرسند آیا گاهی‌هم بورزش پردازیم ؟ . . بر آشوبد ودورشان راند وهمچنان آندیگران . با اینحال چگونه مردم نیك شوند و آیا سخن کدام دسته را پذیرند ؟ ! . .

کسانی خواهند گفت : همه نیکیها که این حال را ندارد . کسیکه آرزومند نیکیست به‌راست گفتن ودرست کار کردن ودست بینوایان گرفتن وبا مردم مهربانی نمودن و اینگونه چیزها پردازد . در بارهٔ اینها که کسی را سخنی نیست . می گوییم : راست است اینها

نیکیست . ولی نیکی تنها اینها نیست و زندگی تنها با اینها پیش نمیرود و بسیار کار های دیگر هست که باید نیك یا بد بودن آنها روشن گردد . اینکه می گویید : در باره اینها کس را سخن نیست نه درست است . چنانکه گفتم امروز را هزاران کسان آنها را نیك نمی دانند . زیرا چون زندگی را نبرد میشمارند براینند که باید بکوشند و از دیگـران جلوتر افتند و راستی و درستی و نیکی بمردم و اینگونه چیز ها را جز نشان ناتوانی نمی شمارند و چنانکه بارها گفته‌ایم همانکسانیکه با گفتن یا بنوشتن بمردم پند می‌آموزند و آنان را براستی و درستی و نیکوکاری و امیدارند اگر دلهاشان بشکافید خودشان باین چیزهاارزشی نمی پندارند وآنها را جز مایهٔ پس ماندن نمی شمارند وهمینکه باهم بگفتگویی پردازند راز خود را بیرون ریزند واشکاره چنین گویند : « باید زیرك بود و سرخود نگه داشت راستی ودرستی کدامست ؟ ! . . » ازسالهاست این سخنان درایران رواج یافته وچون کسی بپاسخ برنخاسته دردلهاجای گزیده و امروز این بد آموزیها نیرومند تر از هر پندی می باشد و دسته انبوهی ازدرون دل باینها گراییده اند واینها را راستی می پندارند.

اگر میخواهید بدانید چگونه بنیاد نیك و بد بر افتاده در نشستها گوش بگفته‌های مردم دهیدوتماشا کنید که چگونه هر کسی به نیك و بد بدلخواه خود معنی میدهد و هر گروهی از بدیهای دیگران مینالند .

یکی ازآشنایم داستانی سروده که می باید در اینجا یاد کنم. می گوید سالها از شهر خود بیرون آمده واز خویشان دور میبودم

گفتم سفری کنم ویکهفته با ایشان باشم وباز گردم . باتومبیل نشسته رفتم . خویشان شادی نمودند و بمهمانیها خواندند . یکشب درخانه یکی بودیم . سرشب چون کسان دیگر هم بودند سخنان پراکنده می رفت . ولی چون شام خورده شد و جز من ومیزبان و برادرانش نماندیم دیدم سخن همه ازرمان خواندن ورمان نوشتن وشعرسرودن و اینگونه چیز ها می رود . میزبان کتابخانه بزرگی آراسته و از کتابهای آن بیرون می آورد و بمن نشان می دهد و اندیشه مرا در باره ادبیات و رمان می پرسد و آن را يك چیز بسیار سودمند وسرمایه نیکی میشمارد واز کسانیکه دراین رشته نیستند بدمیگوید و گله می نماید . فردا شب درخانه دیگری بودیم . دیدم در اینجا همه سخن از نماز و روزه و زکوة واین چیز ها می رود وازدیگران گله های سختی می نمایند و بر بیدینی ایشان افسوس میخورند . شب سوم بخانه دیگری رفتیم . در اینجا سخن از محفل و لوح می رفت و نیکوکاری های خود را میشماردند و بسیار میکوشیدند که مرا نیز درآن نیکیها همگام خود گردانند . شب چهارم را در مهمانخانه ماندم وبایکتن که تازه ازاروپا برمی گشت‌همنشین شدم. این هم سخن ازاروپا می راند و نیکیهای آنجا را میشمرد وافسوس میخورد که بایران باز گشته ودرمیان گفتگو می گفت : « باید مردم را تربیت کرد » . گفتم : «چگونه تربیت کنیم؟!» گفت : «آنطوریکهٔ دیگران می کنند » . گفتم :« دیگران چطور می کنند ؟!.. همان را برای من روشن گردان » . از اینسخن بر آشفت و من چون نمیخواستم بکشاکش پردازم دنبال نکردم . شب دیگر بدیه

نزدیکی که خانه یکی ازخویشان‌درآنجاست رفتم واززندگی ساده و پذیراییهای گرم روستایی خشنودگردیدم ، و چون شام خوردیم و کسان بیگانه ای که بودند رفتند و بسخنان خود مانی پرداختیم خویشاوندم چنین گفت : « دراین چند سال کار ما خوب بوده واینست پولی پس انداز کرده ام ومیخواهم امسال را بزیارت روم » ، وازمن خواستار شد که برای او جواز سفر آماده کنم . گفتم شما فرزندان بسیاری دارید . بهتر است آن پول را زمین بخرید و برای آنان باز گزارید . گفت : چه می فرمایید.آنان خدادارند. من باید دراندیشه خود باشم . ما روسیاهیم و هزارها گناه کرده‌ایم ومن می باید بروم وگناهان خود را بیامرزانم .

بدینسان هرشبی با اندیشه های دیگری رو برو میشدم و پس ازسالیان دراز که بشهر خود بازگشته بودم بجای شادمانی از دیدار خویشان‌بدینسان‌اندوهناك‌میگردیدیم‌ودرمیان‌خاندان‌خود نمیدانستم چه باید کنم . در یکجا می دیدم همه نمازخوانند و من اگرنخوانم از ارجم خواهندکاست و در جای دیگری می دیدم اگر نمازخوانم نافهم ونادانم خواهند شمرد . ناگزیر میشدم درهرخانه برنك دیگری درآیم ، وچون می‌اندیشیدم می‌دیدم همه اینان درجستجوی نیکی‌اند وخود درراه آن جستجوست که بدینسان پراکنده شده‌اند ، واین بود جایی برای نکوهش و گله مندی نمی دیدم ، و در اینجا بود که بیادگفته های پیمان و کوششهای شما می افتادم و ارج آنها را در می‌یافتم .

اینست اندازه پراکندگی اندیشه‌ها . راستی اینست که از شرق

ازهزارسال باز جز بدآموزان وفریبکاران برنخاسته واینان هر کدام مردم را براه دیگری کشیده اند و صد پراکندگی بمیان ایشان انداخته اند ، وسپس چون ما باروپا نزدیك شده ایم یکرشته اندیشه های‌نوینی باهیاهوی بسیار ازاروپاییان درشرق رواج گرفته، واینها اندیشه های کهن را سست گردانیده ولی از میان نبرده و خود پراکندگیهای دیگری بمیان آورده و بدینسان بیکبار سر رشته گم گردیده.

کنون ما می‌پرسیم : در یك توده راه نیکی چیست ؟... آیا اینست که هر کسی هرچه را نیك دانست بکار بندد و یا برای نیك و بد بنیادی هست ؟.. اگر می گویید راه اینست که هر کسی خود نیك و بد را بشناسد این همانست که امروز هست و جای هیچ گله نمی‌باشد. امروزمردم هر کسی آنچه را که‌نیك می‌داندمیکند ودیگر گفتن اینکه « مردم چرا نیك نمیشوند » برای چیست ؟!.. اگر می گویید راه این نیست و برای نیك و بد بنیادی باید که همه از آن پیروی نمایند می گوییم آن بنیاد کجاست ؟! اگر چنان بنیادی هست پس این پراکندگیها از کجاست ؟!..

این راست است که بیشتر مردم بکار هاییکه برمیخیزند به انگیزش هوس است و یا خواستشان خود نمایی میباشد . چیزی که هست اینان تا بان کارها رویه نیکی ندهند و عنوانی ننهند به آن برنمی خیزند . مثلا جوانیکه رمان می نویسد او را باین کار هوس برانگیخته و خواستش جزاین نیست که نامش برزبانها افتد . لیکن درهمانحال می‌بینی بان‌نام ادبیات می گزارد و آن‌را یك کارسودمندی

می‌نماید و باین دستاویز است که بان برمیخیزد ، وچه بسا خود او نیز فریب خورده و از درون همین باور را می‌دارد .

در اینجا داستانی هست و می باید بنگاریم : در دو سال پیش مردی کتابی در فلسفه ترجمه کرده و بچاپ رسانیده بود و روزی مرا دید و آن کتاب را نمود و چنین گفت : « امروز این کتابها ارج ندارد . مردم رمان را گزارده اینها را نمیخوانند . گفتم صدسال پیش کسی درایران نام رمان ندانستی و اگر کسی‌افسانه‌ای نوشتی کمتر خوانده شدی ، واینکه امروز رمان‌خواندن رواج گرفته ازآنجاست که‌آن را از ادبیات می‌شمارند وچنین میگویند می‌توان بدستیاری رمان توده را بنیکی آورد و باین عنوانست که مردم بان‌رو آورده‌اند . گفت اینها بهانه است . یك چیز باید خود نیك باشد و با گفتن مردم نیست . گفتم این سخنتان بسیار درست‌است . یك چیز باید خود نیك باشد و با گفتن مردم نیست . ولی می‌پرسم : آیا نشان نیکی یا بدی یك چیز چیست و مردم از چه راه بدانند که این نیك و آن‌بد است ؟ . . . باید این را روشن گردانید ، وگرنه رمان خوانان توانند همین سخن را بشما باز گردانند . توانند از شما بپرسند این کتاب را بهرچه نوشته‌ای وعمر خود را هدر گردانیده‌ای ؟ . . . اگر گویی این فلسفه است و دانش است توانند گفت اینها بهانه است ویك چیز باید خود نیك باشد و با نام فلسفه و دانش نهادن نیست .

بهرحال این یك پرسشیست که مردم نیك و بد را چگونه شناسند ؟ . . شما هر پاسخی میدارید بگوييد بجای پرداختن بدور و تسلسل و پندار های بیهوده یونان باین پردازید ؛ بجای گفتگو از

آغاز آفرینش بچاره رهایی و خود و توده خود افتید . یك کس که بلغزشگاهی افتاده او را باید که زیر پای خود پاید نه آنکه چشم به آسمان دوزد و ستارهٔ شماری کند . در توی لجنزار ستاره شماری جز نشان نادانی نتواند بود .

گفت: فلسفه‌ازسه‌هزارسال‌بازرواج دارد وهزاران دانشمندان بزرك بان پرداخته اند . شما این را بارمان که دیروز پیدا شده بیك ترازو میگزارید ؟! . گفتم : تازگی و کهنگی نشان نیکی یا بدی یکچیز نتواند بود . سپس نیز رمان هم از زمانهای باستان بوده و بایران تازه رسیده . بهرحال من رمان وفلسفه‌را بیك ترازونگزاردم . از شما میپرسم که از چه راه نیکی این و بدی آن شناخته شود ؟! اینکه شما بکهنگی فلسفه‌دست میبازید و آنرا نشان نیکی‌مینمایید دیگران می توانند سخن را وارونه گردانند و بشما چنین گویند : « فلسفه کهنه پوسیده‌را با رمان که از پدید آورده‌های تمدن نوین اروپاست بیك ترازو میگزاری ؟!.. » . در جاییکه پایه برای نیك وبد نیست چه دوری دارد که کسی یك حالی را نشان نیکی یکچیز گیرد و دیگری همان حال را نشان بدیش شمارد و همین اکنون این کار رواج میدارد . اینست من می پرسم : آیا نیك وبد بادلخواه مردم است یا باید پایه ای برای آنها نهاد ؟ . . اگر میگویید بدلخواه مردم است پس‌چه‌جای گله ازرمان خوانان میباشد، واگر میگویید پایه ای برای آنها میباید بگویید آن پایه چیست ؟! . . دراینجا بود که درماند وخاموشی گزید .

هزاران کسان خود را پیشوا میشمارند و ترازوی نیك و بد

را در دست خود می انگارند و این از سخت ترین سخنانست که که بشنوند « نیك و بد شناخته از هم نیست » . اینان هریکی که اینرا شنوند نخست بر آشوبند و بسخنان تندی پردازند ولی همینکه اند کی گفتگو شود آشوبشان فرو نشیند و درمانند . روزی با کسی اینسخن میگفتم ناگهان برآشفت و چنین گفت : « نیك و بد دانسته نیست ؟ ! . . » گفتم : « آری دانسته نیست » . گفت: سخن بسیارشگفتی میشنوم . با اینهمه علما و با اینهمه کتابها تازه نیك و بد دانسته نیست ؟ ! . . » گفتم : « من نیز ازهمان درشگفتم » گفت : « آخرچطور دانسته نیست ؟ ! . . » گفتم : « شما از من می پرسید ؟ ! من باید از شما بپرسم که چگونه دانسته است ؟ ! . من باید بشما بگویم اگر دانسته است آن را باز نمایید . بگویم اگر دانسته است پس اینهمه پراکندگی اندیشه ها از کجاست ؟ ! . . آری هر کس در دل خود چیز هایی‌را نیك‌وچیزهایی‌را بد میشناسد ولی‌آیا این بس‌است ؟ ! . . » گفت : « آقا مردم دروغ میگویند وخواهان نیکی نیستند » گفتم : آن سخن دیگریست و گفتگوی ما در این است که اگر یکدسته براستی خواهان نیکی باشند چون نیك و بد شناخته نیست درمانند. شما اگر پاسخی باین میدارید بگویید و گرنه خستوان باشید که بگفته خودتان با بودن آنهمه علماء و آنهمه کتابها نیك وبدشناخته نیست. گفت: اگر رشته بدست من‌باشد میدانم که نیك وبدرا چگونه روشن گردانم ومردم را چگونه بنیکی‌آورم . گفتم : چنین انگارید که رشته در دست شماست ومردم آمده اند واز شما دستور زندگی میخواهند و نیك وبد را می پرسند آن پاسخیکه بانان خواهی داد

در اینجا بگو تا بدانیم که نیك و بد از هم شناخته است وشما آنها را میشناسید . دراینجا بود که از پاسخ درماند وآشوبش فرونشست وباندیشه فرو رفت .

خود فروشیست یا نیکخواهی ؟ . .

کنون برسر جلو گیر دوم می آییم : گفتیم بیشتر مردم در آرزوی نیکی نیستند وآنچه میگویند دروغ میگویند . شما اگر بخواهید می توانید اینرا باسانی بیازمایید . امروز بیشترمردم چون چند تن فراهم نشستند درزمان بگله وبد گویی پردازند . آن یکی اگر رختی بدرزی داده وبدلخواهش دوخته نشده همان را دستاویز کند و بناله برخیزد ، این یکی اگر از پزشکی سختگیری دیده همان را عنوان گیرد وبد گویی کند . سومیازدوستان خویش بگله پردازد . بدینسان هریکی سرگذشتی بمیان آورد و کم کم سخن گرم شود واین خاموش نشده آن بگفتار برخیزد وسخن از دهان یکدیگر ربایند و داستانهای بسیار باز گویند . آن یکی گوید : « بجان آقا نمیدانید چه خبر است و مردم چه بد اخلاقند » . این یکی گامی فرا تر نهاده گوید : « راستی را میخواهید جامعه فاسد است » . آن یکی سری چرخانیده گوید : « آری راست گفتی : جامعه فاسد است جامعهٔ ! » بدینسان سخن را برسر توده آورند وهر یکی بدلخواه بدیهای دیگری را شمارند .

کنون شما اگر میخواهید بدانید که اینها همه سخن است و اینان راستی را درپی نیکی نیستند رو بایشان آورده چنین گویید : « این گله ها بجاست . لیکن بیایید در پی چاره باشیم و یکرشته

نیکهایی را بر گزیده و همگی آنها را خود بکار بندیم و بکسان وبستگان خود نیز یاد دهیم وسپس بکوشیم ودیگران را بکاربستن آنها برانگیزیم . . . » یابگویید: « کسی هست وبچاره این آلودگیها میکوشد بیایید ما نیز بااو همدست باشیم ویاوری کنیم . . .» ، چنین پیشنهادی بکنید تا ببینید چه پاسخ های ریشخند امیزشنوید . یکی گوید : « ای بابا مگر اینمردم میشوند ؟ ! . . » . دیگری گوید : « شما چه گزاردهای وچه میجویی؟ ! این مردم کجا واصلاح کجا ؟ !» اگر پافشاری نمایید بر آشوبند و چنین گویند : « ما خواستیم یك درد دلی کنیم و نخواستیم که شما چنین آزارمان دهید » . بدینسان هر کدام پاسخ بیهوده دیگری دهد وهر گز گردن بنیکی نگزارند وباز بسر بیهوده گوییهای خود روند .

آن کسیکه‌بمردم‌پند می‌آموزد وهمیشه گله می کند که نیك نمیشوند شما باو بگویید : «راست است که باید مردم را براه آورد ولی‌این گفته‌های شما نارساست ودیگری این سخنان را بسیاررساتر وپایه دارتر ازشما میگوید بهتر است بااوهمراهی نمایید که هم‌رنج شما کمتر وهم نتیجه‌کار بیشتر و بهتر باشد » ببینید بشما چه گوید وچه نکوهشها سزا شمارد .

اگر راستی را بخواهید این کسانیکه گله از بدی مردم می کنند وخودرا راهبر وپیشرو توده نشان میدهند خود آلوده تر از دیگران میباشند واینان بچند دسته اند :

یکدسته این‌جوانان درس خوانده وهمرد گان ایشانند واینان بهیچ راه دربند نیك وبد توده نیستند وآنکسانیکه دلهاشان بمردم

سوزد نمیباشند. بادلی پر آز و مغزی پرباد سر برافراشته اند ودر پی خوشی های خود میباشند واین گله ها ازبدی توده همان خوی پست خود خواهی و برتری فروشیست که باین رنك آن را بکار می برند . این در سرشت آدمی نهاده که خود را از دیگران برتر گیرد و برایشان عیب جوید و دلتنگی و دل آزردگی از رفتار آنان کند . اینان آن خوی پست را در این رویه بکار می برند . وگرنه هرگز کسی نیستند که نیك وبد فهمند ودرآرزوی نیکیها باشند . بدبختان از درسیکه خوانده اند بیش از این نتیجه نگرفته اند که خویهای ناستوده جانوریشان بتکان آید و بدینسان نیرو گیرد .

بارها گفته ام کسانیکه در آرزوی رستگاری توده اند اگر شنوند یکی بالا افراشته و در آن راه کوششهایی می کند خشنود گردند وبسراغ او روند و اگر دیدند براستی وپاکدلی پیش آمده و شایستگی از خود نشان میدهد از دل و جان بیاری او برخیزند و مردانگی دریغ نگویند . ولی اینان ــ این بدبختان ــ همینکه میشنوند کسی بکوششهایی برخاسته هنوز نادانسته و نافهمیده زبان درازی کنند وریشخند و بیفرهنگی دریغ نگویند ، وهرچه آنکس شایستگی بیشتر نشان دهد اینان نادانی ودشمنی بیشتر گردانند .

یکدسته دیگر آنانند که خواهان نیکی می باشند ولی درهمان هنگام میخواهند ازپندارهای پراکنده وبیهوده ای که درمغز انباشته اند و کارهایی که یاد گرفته اند هیچ نکاهند و اگر بیکی ازایشان گفته شود باید از فلان رفتار یا باور درگذری برآشوبند و دلتنگی نمایند واین نمیدانند که همان پندارها و کارهاست که مایه گرفتاری توده

شده است . این نمیدانند که چنانکه آنان بروی پندارها و کارهای خود پافشاری می نمایند و آن را هنری از خود میشمارند دیگران نیز همین رفتار را مینمایند و با اینحال نیکی هر گز شدنی نیست.

یکدسته دیگری در آرزوی نیکی مردم میباشند ولی درهمان هنگام از هوسهای خود نیز چشم نمی پوشند . مثلا دوست میدارند مردم نیك باشند ولی با این شرط که آن نیکی با دست اینان انجام گیرد و اگر دیگری بان برخاست سخت برنجند و بدشمنی و بد گویی برخیزند . اینان راستی را درپی خود نمایند واینرا دستاویزی یا افزاری برای کار خود میشمارند .

یکدسته دیگری میخواهند توده نیك باشد ولی از راهی که سود ایشان نیز در میان باشد . مثلا زکوة دهند و خمس دهند و یا رمانی که خود او نوشته بخوانند و اگر در نیکهایی سودی نیست ازآنها رو گردانند .

یکدسته دیگری اشکاره از این راه نان میخورند و سود میبرند وپیداست که اینان جز دربند گرمی بازارخود نباشند ونیکی را جز در پیشرفت پیشه خود نشناسند .

بدینسان هر دسته ای آلودگی دیگری می دارند و اینست کوششهای آنان در نیکی توده کارگر نیست ، بلکه خود یکی از گرفتاریهای توده میباشد و چنانکه گفتیم یکی از دو چیز که جلو نیکی مردم راگرفته همینست. چه اینان با کوششهای ناپاکدلانه خود مردم را براه های آلودگی میکشند و آنان ازهم میپراکنند وهمیشه میانه ایشان و رستگاری می ایستند و امروز در این کوششهایی که

ما درراه رستگاری توده مینماییم اینان را میانه خود وتوده میبابیم.

ما همیشه میگوییم : ما را در این راه هیچ دلخواهی نیست و درپی هیچ مزدی برای خود نمیباشیم. مابااین کوشها ازبهر رستگاری جهان برخاسته ایم وبهر سخنی که میگوییم دلیلها یاد میکنیم. شما اگر گفته های ما را براست میدارید همراهی با ما نمایید و اگر براست نمیداریدآنچه باندیشه‌تان می‌رسد بادلیل بنویسید — بنویسید تا ما بدانیم ومردم بدانند. ولی آنان نه همراهی با ما می نمایند ونه چیزی مینویسند، ویکدسته ازاینان بهمان بس میکنند که بنشینند و بد گویند و ریشخند نمایند، ویکدسته دیگری سخنان ما را میگیرند و با پندار هایی از خود بهم می آمیزند و دستاویز خود نمایی میکنند. اینست رفتاریکه از ایشان دیده میشود. آیا این نشان آلودگی‌آنان نیست ؟!.. آیا این نمی‌نماید که آرزوی نیکی توده که آنان از خود مینمایند دروغ است و هریکی بیش از همه در بند هوس میباشند ؟!..

بارها این مثل را آورده ایم که اگر کسی بشنود فلان‌پل در فلان راه افتاده و راه آمد و رفت مردم بسته شده و بر آن باشد که افزار و کار کرانی‌همراه بردارد وبانجا رفته پل رابسازد ونیکو کارانه مردم را آسوده گرداند، ولی در آن میان که بسیج افزار و پول میکند بشنود نیکو کار دیگری پیش‌افتاده وبساختن پل‌شکسته دست اندرکار شده آیا این چه باید کند وچه رفتاری از او سزاست ؟.. آیا نه‌اینست که اگر راستی را دربندآسایش مردم بوده وخودنمایی او را به آن اندیشه برنانگیخته بوده باید از شنیدن اینکه دیگری

بساختن پل برخاسته خشنود گردد و خود نیز اگر میخواهد از کار نیك باز نماند باید بانجا رود و پول و افزار که آماده گردانیده به دست آن نیکوکار دیگر سپارد که پل را هرچه بهتر و استوارتر سازد و اگر این نکرد و چنان خواست که خود يك کاری کند باید اونیز راهها را هموار گرداند ویا بکاری از اینگونه برخیزد. ولی اگر او ازشنیدن اینکه دیگری‌بساختن پل پیشی جسته برنجد و زبان ببد گفتن باز کند و یا به همانجا شتابد و پل دیگری در پهلوی پل آن مرد پدید آورد آیا این نشان ناپاکدرونی وپست‌نهادی وی نخواهد بود ؟!...

این کسان هریکی میخواهد خودبسخنانی برخیزد و از کاری که دیگری‌می کند می‌رنجد وببدگویی‌وکارشکنی می کوشد ، ودیگر چه دلیلی روشنتر از این که آنان در پی هوسبازیند و چنانکه کودکان از بازی لذت برند این کودکان پنجاه ساله و شصت ساله نیز از هوسبازی و خود نمایی لذت می‌برند و زیان این‌کار خود را نمی‌دانند.

برخی از اینان چون هر کدام اندك کوششی بکار برده اند ـ مثلا کتاب نوشته و یا گفتارهایی‌باین روزنامه و آن مهنامه فرستاده و یا سخنانی بالای این منبر و آن منبر سروده اند ـ و از آن کار خود نتیجه ندیده اند بجای آنکه بدانند آن کوششها بسیار نارسا بوده و نیکی يك توده باین آسانی که آنان می پندارند نیست و کسیکه بچنین کاری برمیخیزد باید سودی برای خود نخواهد و به رنج و زیان تاب آورد و سالها بکوشد ـ اینها را فراموش ساخته و

گناه را بگردن توده انداخته چنین میگویند: « اینمردم نشوند » و امروز این دستاویزی در دست نادانانی شده و بی‌آنکه زیانش را دریابند همه جا آن را برزبان می‌رانند و از چنین کار بسیار زشتی بخود میبالند.

کسانی چندان بیباکند که نزد ما میایند و با خشم ودلتنگی سخن آغاز میکنند و بما خرده میگیرند که چرا باین کوشش ها برخاسته ایم وچنین میگویند: « اینمردم نشوند!» . روزی به یکی گفتم همین رفتار نشان آلودگی شماست و اینسخن از دل پاکی نمی تراود. با خشم گفت: « چرا؟!..» گفتم: بیماریکه به بستر افتاده و حال بدی پیدا کرده اگر پزشکی امید به بهبودش دارد بر سر او رود و نوید و دلداری دهد و درمانهایی گوید، و آنکه نومید است او را بخود گزارد و پی کار خویش گیرد، وآیا بدنهادی نخواهد بود اگرپزشکی که ازبیمار نومید است برسراو رود وپیاپی گوید: «توبهبود نخواهی یافت» و « توخواهی‌مرد» وبا پزشکیکه امید به بهبود می دارد و بدرمان او میکوشد بدشمنی برخیزد و از خشم و پرخاش باز نایستد؟!.. آیا چنین‌کاری جز از رشك و ناپاکدرونی تواند بود؟!.. آخر تو را چه وا داشته که راه دوری پیمایی و برای گفتن چنین سخنی نزد من آیی؟!.. آخر تو را با توده چکار است؟!.! چرا از خود نمیگویی؟!.. آیا خودت میشوی یانه؟!..

دیگری نزدمن می آید ومی نشیند و دوستی مینماید و روی بمن می‌آورد وچنین میگوید: «اینها که شما می نویسید چیزهای

تازه‌ای نیست . همه اینها در کتابها هست . چنین نیست ؟ . . . » اینرا میگوید وچشم برخ من می دوزد و رندانه می خواهد از خود من گواهی گیرد . میگویم : تورا باین‌سخن چه واداشته ؟ !آیاچه نتیجه از این چشم می داری ؟! . . این سخنان چه تازه و چه کهنه اگر راست است باید بپذیری و بیاری و همراهی برخیزی و اگر نیست آنچه پاسخ توانی بگویی . آخر پنجاه سال بیشتر میداری ، تا کی این ناپاکی؟!.. تا کی‌این آلودگی؟!.. ازاینگونه داستانها فراوانست و با گفتن بجایی نرسد .

چه باید کرد؟ . .

خواهید گفت : پس‌چه باید کرد ؟. میگوییم : باید چاره کرد ، باید هردو جلوگیر را از میان برداشت . یکراه هرچند دور باشد با رفتن است که بپایان رسد . این گرفتاری بسیار بزرك است وزیان های بسیار بزرگی را در پی می دارد . در یك توده که نیك و بد شناخته نبود راه پیشرفت بروی او بسته باشد و هرگز نباید امید برستگاری آن توده بست . ما اگر بخواهیم زیانهای این گرفتاری را بشماریم باید ده صفحه بیشتر را پر گردانیم واینست بان نپرداخته وتنها بچند زیانی که بسیار روشنست بس میکنیم :

۱ــ دریك توده که نیك وبدرا بنیادی نبود هر کس ازاندیشه نارسای‌خود نیك وبدی بیرون آورد وچشم دارد که همگی آنها را پذیرند وچون بیند نمی پذیرند دلتنك گردد وزبان بگله وبد گویی گشاید بلکه از دشمنی و آزار هم‌بازنایستد. درست مانند آنکه در بیابانی راه نباشد و یکدسته راهروان که بانجا افتاده اند هر یکی

رو بسوی دیگری گرداند و آن را راه پندارد وچون بیند دیگران نمی پذیرند وپیروی نمی کنند بر آشوبد وپا بزمین کوفته بد گوید، ودیگران نیز هر کدام همین کار را کنند .

اکنون در توده ما همین هست و شما بهر کس از نیکان و نیکخواهان برخورید بردیگران خشمناك است واز آنان دل پردرد می دارد و نومیدیها می نماید و بد گوییها میکنند . این حال نیکان ونیکخواهانست چه رسد بدیگران .

۲ـ در یك توده که نیك و بـد شناخته نبود دغلکاران در راه سود خود بنا درستی های بسیار بدی برخیزند و سپس با رویه کاریهایی پرده بکار خود کشند . اکنون همین نیز هست وما صد تن را بنام توانیم شمرد که بنادرستی‌های بدی درباره کشور برخاسته‌اند وسپس برخی خودرا بدینداری زده و باریش گزاردن ونمازخواندن و زیارت رفتن مردم را فریفته‌اند ، وبرخی دانشمندی ازخود نموده وبا کتاب نوشتن وشعر سرودن خاك بچشم مردم پاشیده‌اند . تاریخ مشروطه نیك نشان میدهد که در آن روز جنبش و غیرتمندی در حالیکه دسته های انبوهی ازتوده گمنام جانفشانیهایی در راه کشور مینموده‌اند گروهی از شناختگان نه تنها جانفشانی ننموده و بهیچ زیانی درراه کشور گردن نگزارده‌اند بدغلکاریهایی نیز برخاسته اند ورنجهای دیگران را هدر گردانیده اند ومایه آن رسواییها شده‌اند و با اینهمه از راه دینداری یا دانش پژوهی درآمده و آن زشتیهای خود را از یاد ها بیرون ساخته اند ، وچون نیك و بد شناخته نیست وتوده مردم از بیچارگی ودرماندگی این نمیدانند که جانفشانی در

راه کشور از نیکیهای بسیار بزرك ، و نادرستی با کشور از بدیهای بسیار ننگین است ، و کسانیکه از آن نیکی رو گردانیده و از این بدی باز نایستاده‌اند چندان تباهکار و روسیاه باشند که باهیچ کاری گناه آنان آمرزیده نشود ، و کتاب نوشتن و شعر سرودن و نماز خواندن واینگونه چیزها دربرابر آنها بسیار کوچك وبی‌ارج باشد .

۳ــ درتوده ای که نیك وبد روشن نبود از نیکان ارجشناسی نتوانند وجدایی میان آنان بابدان نگزارند ودرنتیجه نیکان بسوزند واز میان روند وپس از آن کمتر نیکانی ازمیان آنان برخیزند .

این نیز اکنون هست وما صد مثال برای این توانیم یاد کرد . کسانیکه در جنبش مشروطه جانفشانیها کرده اند و ثقة الاسلام و ضیاء العلما ودیگران که در راه این توده بر سر دار رفته اند اگر ما ننوشته بودیمی نامهاشان نیز ازمیان رفتی، وماچون بنوشتن داستان آنان برخاستیم بد گوییها و زباندرازیها می‌شنیدیم وبسیاری اشکاره ناخرسندی می نمودند وچنانکه درجای دیگری نوشته ایم پیشنهاد می کردند که بجای داستان آنان گفته هــای سقراط و دیگران را آوریم . این بود اندازه بی پروایی و نا آگاهی مردم از جانفشانیها ونیکیهای آنان .

٤ــ دریك توده که نیك وبد شناخته نبود از داوری تاریخی که خود زمینه بسیار ارجداری می باشد بی بهره گردند . این نیز کنون‌هست ومامی‌بینیم کسانی‌را که‌نادرستی هاوپستی‌های‌بسیاربدی را درایران‌انجام داده‌اند‌در کتابهایی که‌مینویسند بنیکی یاد میکنند. مردیکه مغول را برسر بغداد برده وخون صد هزاران بیگناهان را

بگردن گرفته به بزرگیش یاد می کنند و کتابها بنام او می‌نویسند.
چنگیز وهلاکو که آن سیاهکاریها را در ایران کرده اند در کمتر جایی خواهید یافت که نامهاشان ببدی آورده شده. تیمور خونخوار را در همه جا بستایش یاد کرده اند وپیش از آنکه ما بنویسیم کسی اورا ببدی نمی شناخت. یاوه باف پستی را که درزمان مغول بوده وهیچ دلسوزی از خود بحال مردم نشان نداده وازپست نهادی زبان بستایش مغول باز کرده مایه سرفرازی ایران میشمارند. ولی از آنسوی شمس‌الدین طغرایی وتیمورملك وجلال‌الدین خوارزمشاه را بیکبار فراموش می کنند و از نادرشاه باآنهمه نیکیها کمتر نامی می‌برند.
از اینگونه چندانست که اگر بشماریم سخن بدرازی انجامد.

هر یکی از اینها یکداستان جداییست وما چون نمی خواهیم به آنها درآییم فهرست‌وارياد كرده درمی گذریم. ولی این‌را یادآوری می کنیم که باین نادانیها و درماندگیها تنها عامیان گرفتار نیستند وکسان برجسته وشناخته بیشتر گرفتارند. مابارها این را نوشته‌ایم که مردم عامی باری‌دریافت‌های ساده خدادادی‌را ازدست نداده‌اند ولی اینان ـ این درس خواندگان آن دریافت های ساده را ازدست داده اند وبدانستنی های سودمندی هم نرسیده‌اند. این ایراد های چهارگانه که دراینجا یاد می کنیم بیش ازهمه خطای اینان میباشد، و این‌خود دلیل دیگر است که ازاین چیزها که اینان یاد میگیرند سودی بدست نیاید. دلیل‌دیگراست که‌هر توده‌ای را بیش‌ازهمه راه می باید وگرنه ازکوششها جز زیان بدست نیاید.

از سخن خود باز نمانیم: گفتیم باید بهمه اینها چاره کرد.

هم راه نیك و بد را روشن گردانید و هم مردم را براستی خواهان نیکی ساخت. کسانی اینرا دشوارمیشمارند ولی مادشوارش نمیدانیم. آری یك توده که هزارسالست همیشه گرفتار بدآموزان بوده وپیش آمدهای جهان گزند های بسیار باورسانیده، وصد درد و گرفتاریش بهم آمیخته پیراستن آن آسان نیست. لیکن ما همیشه گفته ایم با یاری خدا وهمدستی وپاکدلی چکاری که نتوان کرد؟!.. ما گفتیم دو چیز جلوگیر نیکی مردم میباشد و اینك از هر یکی از آنها جداگانه سخن می رانیم و ببرداشتن آنها میکوشیم ولی چنانکه گفته ایم دراین باره همیشه باید ازخود آغاز کنیم وسپس بدیگران پردازیم و چون این راه را پیش گیریم بیگمان با یاری خدا فیروز خواهیم بود.

نیك و بد را چگونه توان شناخت؟..

چنانکه گفته‌ایم دراین باره باید بنیادی نهاد و ترازویی بدست داد. روشنتر گوییم: نباید گفت: فلان چیز ها نیك و فلان چیز ها بداست. زیرا این کاریست که همه میکنند وما گفتیم که نتیجه‌درستی ندارد، بلکه باید باز نمود که یك کار از چه رو نیك یا بد باشد و بنیادی پدید آورد که همه بخردان آن را بپذیرند، وهرآینه ازاین راه است که میتوان به نتیجه‌ای رسید ومیدان باندیشه‌های پراکنده نداد. ما نیز از این راه پیش خواهیم آمد. چیزیکه هست این کار ما را بیك زمینه دیگری خواهد کشانید.

زیرا این بسته به‌آنست که بدانیم ازجهان چه میخواهیم ودر این راه زندگی که می پیماییم درپی چه‌هستیم ومعنی‌جهان وزندگی

را چنانکه می باید بدانیم ، و تا اینها را ندانیم گفتگو از نیك و بد نخواهیم توانست . این پراکنده اندیشی درباره نیك وبد بیش ازهمه از همه نتیجه شناخته نبودن معنی جهان وزندگی میباشد .

ببینید مادیان چون جهان‌را جز ماده‌ونمایشهای آن نمی‌پندارند ودرپشت سراینجهان بهیچ چیزی باور نمیدارند وجدایی میانه آدمی وچهار پایان وددان نمی‌شناسند وزندگی‌راجز نبردنمیدانند اینست برآنند که هر کسی تنها در بند خود باشد و تا تواند بر دیگران چیر گی نماید ، و دروغگویی و دغلکاری و ستمگری و فریبکاری و ستیزه رویی وچاپلوسی و اینگونه چیز ها را که مایه بهره مندی تواند بود بد نمیشمارند ، ودلسوزی بر ناتوانان و دستگیری از درماندگان و پابستگی براستی ودرستی ونیکوکاری را که دیگران نیك میخوانند‌اینان آنهارا مایه پس‌ماندن ونشان‌درماندگی‌وناتوانی شمرده ریشخند مینمایند. ازآن اندیشه‌است که باین نتیجه میرسند.

یك خراباتی جهان را دستگاه بیهوده‌ای میشناسد که ازآغاز و انجام آن کسی را آگاهی نیست و چنین می داند زندگی دام اندوهیست که آدمی بان افتاده و چاره را جز این نمیشمارد که با باده نوشی خودرا سرگرم دارد و کمترهوشیارباشد واندوه زندگی را کمتر دریابد ، و اینست باده نوشی و مستی و بیهوشی را نه تنها بد نمیشمارد بلکه نیك میداند وچنین میخواهد که‌همه بان گرایند وخرد و اندیشه و دانش و در بندگذشته و آینده بودن و اینگونه چیز ها همه را بد میپندارد .

یك مسیحی در بند افسانه های توریت وانجیل است و بگمان

اوآدمی وحوایی بوده و آنان درباغ عدن بوده‌اند ودرآنجا میبایسته ازمیوه یکدرختی نخورند ولی بانگیزش شیطان خورده اند واینست گناهکار شده اند و فرزندان ایشان همه گناهکار میزایند و خدا عیسی‌را که فرزند وی بوده باینجهان فرستاده تا کفاره آن گناهان باشد واینست همه‌مردمان باید عیسی‌را بشناسند وبفرزند خدا بودن وی بگروند و همیشه دل نزد او دارند وپیروی از خویهای او کنند و نیکی جز از اینها نیست .

یك شیعی در بند احادیث و کتابهای خود میباشد و بگمان او خدا جهان را بپاس پیغمبر اسلام وخاندان او آفریده و رشته کار ها را بدست آنان سپارده ورستگاری جز در دوستاری آنان و جز بمیانجیگری آنان نیست و اینست نیکی را جز پرداختن به آنان ورفتن بزیارت بارگاههای ایشان واینگونه کارها نمیداند ، وبر آنست که هر گناهیکه کند بامیانجیگری آنان آمرزیده خواهد شد ونیك و بد را جز از خشنودی و آزردگی آنان نمیشمارد .

یك صوفی پیرو گفته‌های پلوتینوس ودیگران میباشد وبگمان او آدمی را با خدا پیوستگی در میانست واین آلایش های مادیست که درمیانه می‌ایستد واینست هر کس چون ازلذت های مادی دوری گزیند و بپرورش روان پردازد آلودگی‌او کمتر و نزدیکیش بخدا بیشتر گردد بلکه تواند بخدا پیوندد ، واینست نیکی را جزخزیدن بیك گوشه وپرداختن بخویشتن وسختی دادن بخود ودشمنی‌نمودن با جهان و اینگونه چیز ها نمی داند ، و بیکار نشستن وزن نگرفتن ونان از دست مردم خوردن ودر پوزه گردی را هم بد نمیشناسد .

اگر یکا یك شماریم سخن دراز گردد . کوتاهش آنکه هر گروهی جهان وزندگی رابمعنی دیگری میشناسند ودربارهٔ آفرینش وآفریدگار اندیشه دیگری میدارند ، وخود درترازوی آن اندیشه است که نیك وبد را می سنجند .

کسانی خواهند گفت : صوفیگری وباورداشتن بفرزند خدایی مسیح واینگونه اندیشه ها کهنه شده وامروز کسی باینها نمی‌پردازد تا اثری در شناختن نیك و بد دارد . میگوییم : نه چنانست ، اینها با همه کهنگی از کار نیفتاده است وچون در دلها جاگرفته هر آینه در گفتار و کردار کارگر باشد ، و همین امروز ملیونها کسان پیرو آن اندیشه ها میباشند ، و همینکه سخن از نیك و بد بمیان آمد آن اندیشه های کهن را بمیان کشند .

بار ها گفته ایم : جنبش نوین اروپا و اندیشه های نوینی که از راست و کج پیدا شده پندار های کهن را سست گردانیده ولی از میان نبرده ، و دارندگان آن پندار ها اگر هم در کردار و رفتار پابسته آنها نباشند بهنگام اندیشه و گفتگو ناگزیر پابسته باشند و پیروی نمایند . مثلا یك صوفی اگر هم دستور های صوفیگری را بکار نبندد و همیشه در پی خوشیها و هوسهای خود باشد باز در گفتگو از نیك و بد بنکوهش از جهان پرداخته ، و نیکی را دامن درچیدن از آن وبگوشه‌ای خزیدن وسختی کشیدن خواهد شمرد . مگر یکی از صوفیگری بیرون آید و بیکبار از آن بیزاری جوید ، و در آن هنگام نیز بمادیگری و بد آموزیهای آن گراییده ونیك و بد را در ترازوی ما دیگری خواهد سنجید .

کسانی هم خواهند گفت : اینها نیست . مردم در پی هوسهای خود هستند وهر کسی هرچیز را که باهوس وخواهش خود سازگار یافت نیك نامد و هرچیز را که ناسازگار دید بدخواند . میگوییم : همه مردم چنین نیستند.و ما می بینیم که در میان توده انبوه هوس کمتر کارگراست وبسیاری ازآنان راستی را خواهان نیکی میباشند و در جستجوی آن هستند ولی راه بسوی آن پیدا نمیکنند و از بیراهی هردسته بسوی دیگری می افتند . آری یك گروهی چنانند که شما میگویید و جز در بند هوسهای خود نیستند . چیزی که هست اینان — این هوسمندان — نیز همان پندار های پراکنده را دستاویز هوسهای خود میسازند وبدینسان پرده بروی هوسبازی خود می کشند. چنانکه گفتیم جوانیکه رمان مینویسد بیگمان جز خود نمایی و هوسبازی او را باین کار وا نداشته . لیکن می بینید همو نام ادبیات بروی رمان میگزارد و سخنانی را که در پیرامون ادبیات نوشته و آن را ستوده اند دستاویز کار خود میگرداند . همچنین مردیکه بپول اندوزی می کوشد بیگمان او را آز واداشته . ولی می بینید بد آموزیهای ما دیگری را بهانه می‌آورد و زندگی را نبرد نامیده بخود سزا میشمارد که دربند هیچ چیز و هیچکس نبوده باندوختن دارایی کوشد .

بهرحال ما چون بخواهیم برای نیك و بد بنیادی گزاریم و ترازویی بدست دهیم باید نخست معنی جهان وراه زندگی را روشن گردانیم ومعنی آدمیگری وجدایی را که میانه آدمی وجانورانست باز نماییم . شما اگر ده تن سفر کنید و در راه خود ناگهان بیك

باغی رسید و بخواهید چند روزی در آن بیاسایید ، اگر خواهید بدانید در آن باغ چکاری از شما نیك و چکاری بد است چنین چیزی پس‌از آنست که بدانید آن باغ را که ساخته وبهرچه ساخته وآیا خرسندی داده که کسانی بباغ درآیند و یا نداده ، وآیا برای در آمدن بانجا ومیوه چیدن مزدی خواسته یا نخواسته ، نیز بدانید که شما بهرچه بانجا رفته اید وآیا میخواهید نشیمن گیرید وبمانید یا چند روزی آسوده بیرون روید ــ تا اینها دانسته نشود گفتگو از نیك و بد در آنجا بیهوده خواهد بود .

در زندگی نیز همینست و ما می باید نخست بدانیم زندگی چیست وما از آن چه میخواهیم وآیا جهان دستگاه بیهوده‌ایست و یاخواستی از آن درمیانست ، وآیا چه جدایی میانه‌آدمیان وجانوران میباشد ، وآیا در پی این زندگی زندگی دیگری هست و یا نیست . می‌بایدنخست باینها پردازیم وتا آنجا که راه باز است پیش رویم و از روی اینهاست که می توان برای نیك و بد بنیادی گزاشت .

ما این زمینه را بپایان آورده‌ایم .

این‌خود سخن روشنیست ونیاز بدلیل نمیدارد ، وماخوشنودیم که این زمینه را بپایان رسانیده ام . در سال های گذشته پیمان از جهان وزندگانی وآدمیگری سخن رانده ومعنی هریکی را تاآنجا که می بایست روشن گردانیده‌ایم .

ما گفته‌ایم : اینجهان دستگاه بیهوده ای نیست و بیگمان آنرا آفریدگار دانا و توانایی پدید آورده .

گفته‌ایم : خواست آفریدگار آسایش وخرسندی جهانیانست

وچنین خواسته که جهان کام بکام پیش رود و زندگی زمان بزمان بسامانتر و پر شکوهتر گردد و این نه راستاست که خدا اینجهان را خوار می دارد.

گفته‌ایم: آدمیان برگزیده آفریدگانند وخدا جهان‌را بدست آنان سپارده وخرد را راهنمای آنان گردانیده.

گفته ایم: آدمی را نیاز به نبرد و کشاکش نیست و این نه راست است که زندگی نبردگاه میباشد. آدمی باید بجای نبرد با همدستی زید و هر یکی از آنان در بند آسایش و خرسندی دیگران باشد.

گفته ایم: مرك آدمی پایان هستی او نیست و روان نه از تن است که با مرك آن نابود گردد.

گفته‌ایم: آبادی آنجهان بسته بابادی اینجهانست وکار های بیهوده‌ای که دراینجهان سودی نمیدارد درآنجهان نیزسود نخواهد داشت وجز مایه پشیمانی نخواهد بود.

گفته ایم: کسی را درکارهای خدا دستی نتواند بود و افسانه میانجیگری نه راست میباشد و اینست پرداختن بمردگان و چشم پشتیبانی از آنها داشتن جزخدا ناشناسی ونادانی نیست.

گفته ایم: همه آنچه صوفیان وباطنیان وخراباتیان وفیلسوفان گفته اند ویادر کیشهای پراکنده اندیشیده اند بیپا و بیهوده است و همه را باید ازمیان برداشت.

ماچه میخواهیم و در پی چه هسیم ؟..

ما اینها را روشن گردانیده و بدینسان معنی جهان و زندگی

را تا آنجا که می توانسته ایم باز نموده ایم کنون ببینیم ما خود چه میخواهیم ودر پی چه هستیم . زیرا این هم دانستنی است و یك توده که برای خود در زندگانی خواستی یا آرمانی ندارد از پیشرفت بی بهره گردد ، وخود باید گفت پیشرفت برای او معنایی ندارد . آخر تو کجا را آهنك کرده ای تابسوی آن پیش روی ؟!.. یك توده بی آرمان هرگزبپای دیگران نرسد. ببنید جدایی از کجا تابکجاست: شما چند تن ازخانه بیرون آمده اید وآهنك یکجای دوری میدارید که یك کار ارجمندی را انجام دهید ، چون یك خواهشی را دنبال میکنید درخیابان نایستید و یکسر بانجا شتابید واز گام زدن نفرسایید وبا همراهان گویان وشنوان ودلشادان راه پیمایید . ولی اگر ازخانه بیرون آمده اید و آهنك هیچ جا را نمیدارید ، ناچار ندانید کجا روید ودر راه درمانید وخیابان را هم درازا وهم پهنایش راپیمایید و راهی را که رفته اید نافهمیده باز گردید وهمراهتان یکی باین کوچه پیچد و یکی بان دکان در رود و بدینسان پراکنده شوید وبهیچ نتیجه ای نرسید . اینست جدایی میانه آن توده ای که در زندگی خواستی را دنبال می کند و با توده ای که نمی داند چه میخواهد و در پی چیست .

خواهید گفت : خواست ما درزندگی چه باشد ؟.. میگوییم : ما باید چند خواست در یکجا دنبال کنیم :

نخست : به پیشرفت جهان کوشیم که خود پیش رویم ودیگران را هم پیش بریم . زیرا چنانکه گفتیم این خواست آفریدگار است وهمیشه چنین بوده است وخواهد بود .

دوم: توده خودرا نیرومند وانبوه گردانیم تادرمیدان نبردیکه میان توده های جهان باز شده لگد مال و نابود نشویم.

سوم: در کردار و رفتار خود در بند آسایش همگان باشیم وخوشی وآسودگی خود را درخوشی وآسودگی همگان شناسیم.

چهارم: هریکی خودرا ستوده وآراسته گردانیم وبنیکخویی و پاکدرونی کوشیم وبدینسان بر ارج خود بیفزاییم. اینها خواست هاییست که باید همگی داریم و در شناختن نیك و بد نیز اینها را بدیده گیریم که هرآنچه با اینها میسازد ومایه پیشرفت اینها میباشد نیك، وهرآنچه با اینها نمیسازد بد شناسیم.

اینست ما نخستین نیك «راستی پرستی» و«نیکی دوستی»، ونخستین بد «گردنکشی» و«پافشاری بر کجی ونادانی» و «رشك» و «خود خواهی» را میشماریم. زیرا چنانکه گفتیم بزرگترین و گرانمایه ترین خواست پیشرفت جهان میباشد و آن جز در سایه راستی پرستی ونیکی دوستی آدمیان نتواند بود. همیشه راه پیشرفت اینست که یکی برخیزد و با گمراهیها و آلودگیها بنبرد پردازد و دیگران مردانه بیاری او کوشند وبراستیها ونیکی‌ها پیشرفت دهند. مردان بزرك وبنام همیشه ازمیان اینان برخاسته وهرنیکی درجهان با دست اینان انجام گرفته.

دومین نیك «نبرد کردن با اندیشه های پراکنده وپندارهای بیهوده» ودومین بد «پافشاری بروی آن اندیشه ها و پندارها» را میشماریم.

زیرا چنانکه گفتیم یك خواست گرانمایه دیگر نیرومندی و

آزادی توده میباشد و گام نخست در راه آن خواست یکی شدن اندیشه هاست . یکمردمی را با اندیشه های پراکنده توده نتوان نامید و اگر چه شماره شان بصد ملیونها و دو صد ملیونها رسد از آزادی ووارستگی بهره نتوانند یافت .

سومین نیکی «در کردار و رفتار سود توده را بدیده گرفتن» وسومین بد «تنها خود را خواستن و در بند خوشیهای خود بودن» است . زیرا چنانکه گفتیم یك خواست بزرك دیگر در بند آسایش همگان بودنست و آن جز در نتیجه از خود گذشتن و سود توده را بسود خود برگزیدن نیست . کنون باین سه چیز بس می کنیم . اینها چیزهاییست که بیشتر مردم نمیدانند و نامش را هم نشنیده‌اند . ولی اینها دیباچه نیکیهاست وتا اینها نباشد دیگر کارها همه بیهوده است ، و ما نیز تا اینها را نیك روشن نگردانیم و کوششهایی در راه رواجش نکنیم بگفتگو از نیك و بد دیگری نخواهیم پرداخت .

امروز می بینیم کسانی دینداری می نمایند و خشنودی خدا را می‌جویند . به آنان باید گفت : خشنودی خدا در اینهاست و شما اگر باینها برنخیزیدخدا را برخود خشمناك گردانیده اید و باهیچ کار دیگری خشنودی او را بدست نخواهید آورد . یك مردمی که سر از راستیها در پیچند و گردن بدلیل نگزارند ، یکمردمی که به یازده کیش باشند و هر کیش پندار های بسیار بیهوده دیگری را دنبال کنند ، یکمردمی که در اینجهان پرشور و غوغا زندگی خود را فراموش کرده جز بیاد پیش آمد های هزار سال و دو هزار سال پیش دیگران نباشند ، یکمردمی که خدای زنده جاویدان را کنار

نهاده جز بمردگان و درگذشتگان نپردازند ـ چنان کسانی نزد خدا روسیاهند وخدا هرگز برآنان نخواهد بخشود . اینان خدا را صمدخان پنداشته اند که میخواهند نزد او میانجی برند ویا با نیایش و زباند اری او را از خود خشنود گردانند ؛ ای گمراهان خدا را به نیایش و ستایش شما چه نیازاست ؟!.. خدا از شما راستی پرستی و نیکی دوستی و کوشیدن به آبادی جهان و آسایش جهانیان میخواهد. خدا ازشما غیرت وسرفرازی میخواهد . یکدلی ویکدستی میخواهد . اینهاست که مایه خرسندی خداتواند بود. اینهاست که مایه اسایش اینجهان و ان جهان تواند بود .

می بینیم کسانی میهن دوستی ومردانگی می نمایند وخواهان پیشرفت میباشند بانان باید گفت : پیشرفت و سرفرازی در اینهاست و اگر شما باینها برنخیزید هرگز روی پیشرفت نخواهید دید . باید گفت : درخت آرزو بار ندارد و در جهان هیچ چیزی جز از راه کوشش بدست نیاید . راه پیشرفت یك توده جزآن نیست که یك زندگانی ستوده و آبرومندی را بدیده گیرند و یکدل و یکدست برای رسیدن بان کوشند و گرنه پیشرفت چگونه تواند بود ؟!.. دوباره می گویم : شما کجا را میخواهید تابسوی آن پیش روید ؟!.. شما اگر راستی خواهان پیشرفتید وآرزوی یك زندگی آبرومندی میدارید ما آن زندگی را شناخته و راهش را پیدا کرده ایم وشما نیز با ما همگام باشید .

می بینیم کسانی دانش دوستی می نمایند ونام « علوم اجتماعی » و مانند آنرا همیشه برزبان می دارند . بانان باید گفت پایه دانشها

اینهاست و بی اینها از هیچ دانشی سود نتوان برداشت . باید گفت : بهترین دانشها آنست که معنی جهان وزندگی را باز نماید و راه رستگاری و فیروزی را نشان دهد. برای یك توده پیش از همه آبرو وسرفرازی دربايد وگرانمایه‌ترین دانشها آنست که راه این دربایست گرانمایه را باز نماید. شما اگر براستی خواهان دانشها میباشید باما همراه وهمگام شوید .

ما درشماره های آینده ازاین سه نیکی سخن رانده وهریکی را جداگانه دنبال خواهیم کرد و در اینجا بهمین اندازه بس کرده پی گفتار خود را می گیریم .

باید جلو بیهوده گویان را گرفت

برسرجلوگیر دوم می آییم : کسانیکه گفتگو از نیك و بد می نمایند و آرزوی نیکی از خودنشان میدهند و ما گفتیم راستی را خواهان نیکی نیستند و آنان را جلوگیر دیگری از نیکی توده شمردیم می باید اینان را هم بحال خودشان نگزاشت . بسیاری از اینان بدی کارخودرا نمیدانند واینست باپیشانی باز بآن می پردازند . می بایدآنان را بیاگاهانید وبدی‌کارشان را برخشان کشید . کسانیکه در اینجا وآنجا می‌نشینند وزبان بگله وبدگویی ازمردم بازمیکنند و خشم ودلتنگی می نمایند باید جلو گفتارشان را گرفت و چنین گفت : « نیکی تنها با گفتن نیست و باید دربی کردار بودن » این کارشما که تنهابگفتگو کردن از نیك وبد ودلتنگی نمودن ازبدیهای توده بس میکنید نه تنها بیهوده است وهیچ سودی را در پی‌نمیدارد

زبانهایی نیز از آن پدید می‌آید. این خود دور از آزاد گیست که کسانی همه ازدرد نالند ودر پی درمان نباشند. چنین کاری جز نمونه پست نهادی نتواند بود. گـذشته از این همیشه درد را گفتن آن را آسان گرداند و در اندیشه ها ازبزرگیش کاهد و کم کم ببیرگی و زبونی کشد. یکدرد را باید درمان کردن و اگر نشدنیست باید زمان چاره را بیوسیدن.

باید گفت: « نیکی پیش از همه راه میخواهد و اینك راهی برایش باز شده ویکدسته پاکدلانه‌به پیشرفت آن می کوشند. شما نیز اگر براستی خواهان نیکی هستید باآنان همراهی کنید وگرنه بیگمان دروغ‌می گویید واین نیکخواهی که‌می‌نماییدوخشم‌دلتنگی که از خود نشان میدهید جز از راه خود فروشی نیست »

اگر گویند: «نشود» باید گفت: «این بدی دیگری از شماست. این سخن‌را بدخواهان باین کشورآورده وبزبانها انداخته اند تابهانه در دست بیدردان باشد و بدبنسان سر هرسخنی آن‌را پیش آورند. آخر چرا نشود؟!.. چه انگیزه‌ای هست که نشود؟!.. شما کی آموزید ودیدید که نشد؟!.. تاکنون کدام کسانی پاکدلانه بنیکی مردم کوشیده اند ونتیجه برنداشته اند؟!.. شمابخود پردازید وهوس نادانی راکنار گزارده بنیکی کوشید وهیچگاه اندوه شدن ونشدن دیگران را نخورید. پس ازهمه اینها، اگرنشدنیست وشمارا بنیکی توده امیدی نیست پس این گله ها و دلتنگی ها برای چیست؟!.. در یك کاری که کسی را امیدی نیست چرا آن‌را رها نکند وپی کار های خود نرود؟!.. آیا همین نمیرساند که شما راستی‌را آرزومند

نیکی توده نمیباشید و آن گفتنها و نالیدنها جز از راه خود فروشی و از روی بیمار دلی نیست ؟!..

می باید بدینسان یاد آوری کرد که اگر کسان با غیرت و نیکنهاد باشند بخود آیند و دست از آن نادانی کشند و اگر نباشند و بخود نیایند باری مردم آنان را بشناسند.

این جوانان که همیشه خود را برتر می گیرند و دلتنگی ودل آزردگی از توده می‌نمایند آنان هم بدی کارخود را نمیدانند. باید بانان گفت: «این خودخواهی است که شمارا باین رفتار برانگیخته وگرنه کدام‌نیکی درشما هست که دردیگران نیست ؟!.. شما خود کدام راه نیکی را می پیمایید و آن نیك ها و بد ها که میشناسید چیست ؟!..».

می‌باید گفت: آن درس ها که شما خوانده اید وآن آگاهیها که فراگرفته اید سودمند است و ارجدار میباشد، ولی نچیزیست که راه زندگی‌را برایتان روشن گرداند و از نیك و بد وسود وزیان آگاهتان کند. برای شناختن راه زندگی و دانستن نیك وبد دانش دیگری میباید که شما فرا نگرفته اید واز آن‌آگاه نیستند. ببینید شما این نمیدانید که برای نیك و بد پایه ای باید و این نه درست است که هر کسی بهوس یا بگمان چیز هایی را نیك و چیز هایی را را بد شمارد و آن را دستاویز گرفته بدیگران برتری فروشد. این نمیدانید که نیکی يك‌توده جزبانیکی یکایك باشندگان آن‌نیست‌و کسیکه‌آرزومند نیکی‌توده‌است پیش ازهمه‌باید بخود پردازد. این نمیدانید که از يك جوان ناآزموده پندآموزی وراهنمایی‌نسزاست

وجوان باید درپی یادگرفتن باشد نه درپی یاد دادن .آن درسها که شما خوانده اید اینها را بشما یاد دندادهٔ . هرچه‌هست شما اگر راستی را خواهان فیروزی توده خود میباشید ما راه آن را باز نموده ایم و شما نیز با ما همگام باشید وگرنه از این برتریفروشی هـا و سر کشیهای بیجا هیچ سودی برنخیزد.

کسانیکه پندآموختن و کوشیدن بنیکی مردم را پیشه خود ساخته اند و با گفتن یا نوشتن نان میخورند و پول می‌اندوزند و یا بنام آوری میکوشند و یا دربند سروری میباشند می باید با آنان سخت ایستادگی نمود و آشکاره چنین گفت : « نان خوردن ویا در پی‌نام آوری وسروری بودن چیزدیگری است ونیکی مردم خواستن وخشنودی خدا را جستن چیزدیگر ، واین دو هیچگاه باهم نسازد . زیرا کسیکه نان میخورد و یا درپی نام وشکوه میباشد باید همیشه دربند دلجویی ازمردم‌باشد تابیشتربرسرش گردآیندو بیشتر بهره اش دهند و ازهر گفتار یا کرداری که مایه رمیدن ورنجیدن مردم باشد سخت‌بپرهیزد وهیچگاه دربند راستی هانباشد. درجاییکه پندآموز یا راهنما همیشه باید دربندراستی ها باشد وازپند های سودمند اگر چه مایه رنجش ورمش مردم باشد باز نایستد .

چیزیست بسیارروشن: ماست فروش پزشك نخواهد بود . این هرگز نشود که ماست فروش هرگز دربند تندرستی خریداران خود باشد و یکی را چون دید بیمارست وخوردن ماست باوزیان خواهد داشت از فروختن بوی خود داری کند واز سود خود چشم‌پوشد . »

بایدآشکاره گفت : شما چرا پی کاردیگری نمیروید ؟! . چرا

زمین نمی کارید ؟!.. چرا اتومبیل نمی رانید ؟!.. چرا بداد و ستد دربازار برنمی‌خیزید ؟!.. اگر براستی خواهای نیکی مردم میباشید نخست پیشه‌دیگری گیرید تا نا گزیر نباشید از فریفتن مردم‌و گمراه کردن آنان نان خورید .

ما روشن گردانیدیم که داستان نیك و بد باین آسانی نیست که هر کس بان برخیزد وراه آن نه‌اینست که هر کس هرچه را نیك دانست بکاربندد و بد دانست پرهیز کند وهر کس بدلخواه خویش نیك وبدی را دنبال کند . ماروشن گردانیدیم که نیك وبد را بنیادی باید و آن نیز پس از آنست که معنی جهان و زندگی دانسته گردد . کنون شما بگویید چه راهی در زندگی دنبال می کنید و کدام بنیادی را برای نیك و بد می شناسید . تا اینها را ندانید چه پندی بمردم توانید دادن ؟!.. آیا چه برتری شما را بر دیگرانست که میخواهید بانان پندآموزید؟!.. آیا نه‌آنست که هرچه‌آنان نمیدانند شما نیز نمیدانید ؟!..

ازشگفتی هاست که اینان میخواهند بایکرشته سخنان‌بیهوده و کم ارجی که از اینجا و آنجا فرا گرفته اند هم سروری بمردم کنند ، و هم پول از آنان گیرند ، و هم در اینجا و آنجا نشسته گله و بدگویی ازآنان کنند و بدینسان خودنمایی وبرتریفروشی نمایند.

اینان با این کار خود نه تنها سودی بمردم نمی رسانند زیان های بسیاری می‌زنند . زیرا از یك‌سو مردم را فریب داده گمراه می گردانند و همیشه در میان آنان و رستگاری ایستاده جلو گیری می‌نمایند ، از یك‌سو نیزبا سخنان سست و بی‌ارجی که سرمایه کار

خود می‌دارند و با دو روییها و چاپلوسیها که همواره در برابر پول داران از خود نشان می دهند آبروی پند آموزی را برده و آن را از ارج می‌اندازند .

سخن کوتاه می کنم : می باید از همه اینها جلو گیریم و از میانشان برداریم و این کاری است که باید همگی در راه آن بکوشیم . برداشتن جلو گیر یکم و گزاردن بنیادی برای نیك و بد بیش از همه بگردن ماست و ما باین کار پرداخته ایم و بیاری خدا بپایان خواهیم آورد . ولی در برداشتن جلو گیر دوم باید همگی دست بهم دهیم واین بگردن همه غیرتمندان است که بکندن ریشه این نادانیها بکوشند .

دوباره می گویم : بیشتر آنان زشتی کار خود را نمیدانند و از زیانی که بتوده می رسانند آگاه نیستند و با همه بدی و زیانکاری خود را نیك می‌دانند ، وبلکه نیکی‌را جز آنچه خود می‌دارند نمی شناسند . اینست باید گفتشان و از چگونگی آگاهشان گردانید و این کار سختی نیست . زیرا امروز دربیشتر نشستها این کسان هستند و همیشه ناله و گله از توده کارشان است ، و این است به آسانی می‌توان جلو سخنشان را گرفت و آنچه باید گفتن گفت ، و بیگمان بسیاری از آنان بدی کارخود را دریابند واز رفتار زشت دست‌بردارند و آنانکه ایستادگی نمایند و گردن نگزارند باید پستشان شمرد و از ارجشان کاست . مردانی که با نادانیها وبیماریهای خود بتوده زیان رسانند و با گفتن نیز دست برندارند دارای هیچ ارجی نیستند ودر چنین هنگامهاست که باید پروای هیچ چیز و هیچ کس را نکردو

در راه فیروزی توده از هر چیزی چشم پوشید . چنین گرفتاریها در یکتوده اگر از راهش چاره نشود بسیار گران سر آید و اینست باید در راه برداشتن آنها همه چیز را کوچك گرفت . بسیاری از اینان از بس‌سالها با این گله‌ها و ناله‌ها وخود فروشیها بسر داده اند آتش غیرت در دلهاشان خاموش گردیده واین نمونه بیدردی ایشانست که تنها بگفتن درد بس‌می کنند وچون پیشنهاد چاره‌می‌شود می‌رنجند و بزبان درازی می‌پردازند. بلکه‌از بس پستی وبیدردی که ازاینحال گرفتاری‌لذت میبرند وبا کسانی که بچاره کوشند دشمنی مینمایند. چنین کسانی بسیار پست اند و در خور هر گونه سخت گیری و نا پاسداری می باشند .



در اینجا گفتار را بپایان می رسانیم . در این زمینه بسخنان دیگری نیازهست ولی هنگامی بانها خواهیم پرداخت که این گفتار سود خود را بخشد و بدینسان جا برای سخن دیگری باز شود. از بس سالها این گرفتاری درمیان بوده امروز انبوه مردم چنین میدانند که نیکی یك کس تنها در آنست که از بدیها گله و ناله نماید و بان بس نماید. بچنین کسانی ما چه سخنی توانیم گفت وچه نیکی هاتوانیم یاد داد ؟!. ولی چون این نادانی تکانی خورد و مردم درپی خود نیکیها باشند خواهیم توانست سخنان بسیاری رانیم

در پیرامون زبان

-۱-

یکی از نادرستی ها که در زبان فارسی پیدا شده اینست که بسیاری از پایه (قاعده) های آن بهم خورده و رشته زبان از هم گسیخته و میباید آنها را بجای خود گردانید تا زبان درست گردد و تواند کار خود انجام دهد ما در این باره گامهایی برداشته ایم واینك گام دیگری برمیداریم.

ما از هر ریشه سه گونه کننده (اسم فاعل) توانیم آورد. مثلا از گفتن گوینده و گویا و گویان، واز پوییدن پوینده و پویا وپویان، واز رفتن رونده و روا و روان توانیم آورد، و اینها هر یکی معنای دیگری دارد و در جای دیگری بکار رود بدینسان:

۱- درجاییکه نگاهمان بیك کار ویژه و شناخته است گوینده و پوینده و مانند اینها را آوریم. مثلا سخنی شنیده ایم ومیگوییم: گوینده این سخن که بوده؟.. آواز در می شنویم ومیگوییم: بیبنید زننده در کیست؟.. نامه ای بیك دیه نوشته ایم ومی پرسیم: برنده این که خواهد بود؟..(۱)

۲- درجاییکه نگاهمان بیك کار ویژه وشناخته نیست ومیخواهیم توانایی کسی یاهمیشگی کار را بفهمانیم گویا و پویا و مانند اینها را آوریم. مثلا میگوییم آدمی زبان گویا وگوش شنوا دارد وبنوشتن تواناست.

این گونه چون بکلمه دیگری پیوندد الف ازآخرش افتد و سبك گردد. مثلا گفته شود: راهرو و سخنگوی ونمك شناس وناتوان و دیرشنو ومفتخور و نیکخواه ومانند اینها.

۳- درجاییکه میخواهیم رویدادن کاررا درهمانزمان (همانزمانیکه گفتگو

---

(۱) کننده در فارسی بهمه سه زمان گذشته و اکنون و آینده میآید و اینست ما نیز از هر سه زمان مثال یاد کرده‌ایم.

از آنست) بفهمانیم گویان وپویان ومانند اینها را آوریم . مثلا گوییم ، شتابان آمدند . افتان وخیزان راه پیمودند . با چشم گریان ودل سوزان گوش میدادند .

می بینید سه گونه است و هرگونه معنای دیگری را می فهماند ودرجای دیگری بکار میرود ، و چون این معنی‌ها دانسته باشد و هرگونه ای جز در جای خود بکار رود زبان نیرو گیرد وتواند کار خود را انجام دهد. ولی اکنون این پایه بهم خورده که کمترکسی این ها را میداند وکمتر کسی‌جدایی میانه آن گونه و اینگونه میگزارد و همین بس که در دستور هایی‌که نوشته‌اند هیچ یادی از این پایه نکرده اند و پیداست که نمیدانسته اند . در زبانها نیز صد نا بسامانی در پیرامون این گونه ها پدیدار است و ما اینك نمونه هایی را از آن در اینجا یاد میکنیم :

۱ـ **رهنده رها رهان :** ازاین تنها گونه دوم را بکار میبرند و گونه یکم و سوم فراموش شده از میان رفته .

۲ـ **بیننده بینا بینان :** از این گونه سوم پاك فراموش شده و بکار نمیرود .

۳ـ **شتابنده شتابا شتابان :** از این تنها گونه سوم را بکارمیبرند و دو گونه دیگر فراموش شده .

٤ـ **جنبنده جنبا جنبان :** از این گونه دوم فراموش شده وبغلط گونه سوم را بجای آن آورند . (مثلا می‌گویند مثار جنبان)

۵ـ **رسنده رسا رسان :** گونه یکم‌را کنار نهاده‌اند وبجای آن بغلط «رسیده» می آورند (۱) و گونه سوم را نیز نمیشناسند .

٦ـ **خواننده خوانا خوانان :** گونه دوم را در معنی «خوانده شده» می آورند، (مثلا گویند این نوشته خواناست) و گونه سوم را بیکبار

(۱) یکی دیگر از بهم خوردگیهای زبان آنست که عربسیار جا بجای کننده (اسم فاعل) کرده شده (اسم مفعول) می‌آورند مثلا گویند خزنده رسیده خشکیده و بسیار مانند اینها و ما از این در جای دیگر سخن خواهیم راند .

فراموش کرده اند .

۷ـ نگرنده نگرا نگران : گونه دوم را هیچ نمیشناسند و گونه سوم را که بکار میبرند از معنای خود بیرون کرده بجای بیمناك می آورند (مثلا می‌گویند: فلان ازسفر باز نگشته نگرانم . در جاییکه باید گویند بیمناکم، یاگویند دل نااسوده ام .)

۸ـ رونده روا روان : گونه دوم را که می آورند از معنی خود بیرون برده اند و آنرا بجای سزا (جایز) می‌آورند که غلط است . گونه سوم را نیز ازجای خود بیرون برده‌اند وبیشتر در جای‌گونه دوم می‌آورند .

۹ـ غرنده غرا غران : اینها از «غریدن» است. گونه یکم فراموش شده . گونه دوم را که می‌آورند بغلط با زبر غین خوانند (مثلا گویند آواز غرا یا سلام غرا) وباشد معنایش هم ندانند وبسیاری آنراکلمه عربی شناسند. گونه سوم را هم بدانسان با زبر غین آورند (مثلا می‌گویند شیر غران) و باشد که آنرا یك کلمه جداگانه شمارند .

۱۰ـ ارزنده ارزا ارزان : گونه دوم را فراموش کرده اند . گونه سوم را بیشتر بغلط در جای گونه دوم بکار برند و بغلط بمعنی سبك بها گیرند (۱)

باین ده مثل بس میکنیم . از اینجا میتوان دانست که بیکبار رشته این سه گونه از هم گسیخته است و کمتر یکی از آنها در جا و معنی خود بکار میرود . این نمونه از نا بسامانی زبان میباشد و یکزبان بدینسان چکار تواندکرد ؟!.. این در سایه سامانست که یکزبان کار خود انجام کند و چون

---

(۱) چون بهای یك چیز را باارزش آن بسنجیم سه حال پیدا شود: یکی اینکه بها گرانتر باشدکه آنرا گران می نامند ودرست است . دیگری آنکه بها سبکتر باشد که باید آنرا سبك یاسبك بها نامید و اکنون بغلط ارزان گویند. سومی اینکه بها باندازه ارزش باشدکه بایدآنرا ارزان نامید ولی امروز هیچ نامی نمیدارد

سامانش بهم خورد ناچار از کار باز ماند وناتوان گردد . زبان از این باره مانند لشگر است . اینکه یك لشگرکار بزرگی‌را انجام دهد در سایه سامان‌او باشد ولی چون نابسامان بود وسپاهیان از جا های‌خود بیرون رفتند از آنان هیچ کاری برنیاید . کنون شما آن‌را ببینیدکه گروهی نادان از داشتن چنین زبان بیمار و ناتوان بخود می بالیدند و ما که می‌گفتیم زبان بیمار است وباید بچاره کوشید با ما دشمنی مینمودند . نیز آنرا ببینید که همانان میخواهند زبان را درست گردانند .

باری ما این پایه را از امسال روان خواهیم گردانید و در نوشته های خود گونه های سه گانه را هریکی را درجا و معنی خود بکار خواهیم برد و این را می نویسیم تا خوانندگان آگاه باشند .

چنانکه دیدیم نابسامانی از دو راه است ، یکی اینکه گاهی این‌گونه را در جای آن بکار می برند . مثلا می گویند ، من توانای این کار نیستم که غلط است و باید گفت ، من تواننده این کار نیستم . زیرا نگاه بیك‌کار شناخته است . دیگری آنکه گاهی معنی ریشه را بدیده نمی گیرند . مثلا می گویند ، فلان از سفر باز نگشته نگرانم ، در جاییکه باید گویند بیمناکم ، و نگران را که از نگریدنست در این معنی نیاورند . یا می گویند ، روی زیبا ، در حالیکه زیبا از زیبیدن است و آن بمعنی شایستن و سازگار آمدن میباشد . می گوییم ، این رفتار زیبنده شما نیست . در روی زیبیدن ونازیبیدن درست نیاید . آنان زیبا را بمعنی خوب و قشنگ می آورند واز معنی ریشه آن چشم می پوشند . از این رشته بسیار است و این خود جستاریست که در بسیاری از کلمه ها معنی ریشه فراموش گردیده و ما از این جداگانه در جای دیگری سخن خواهیم راند .

از آن رشتهٔ نخست غلطها باید شمرد نامهای چرنده و پرنده و درنده و گزنده وخزنده که بجانوران می گویند . بجای آنها باید چرا و پرا و درا و گزا وخزا آورد . زیرا این کارها در جانوران برای یکبار و دوبارنیست

وچریدن و پریدن شناخته ای را نمی خواهند .

اینها که ما در باره زبان می نویسیم باید بهمینسان بماند ودژ دستورها جای گیرد و اگر کسانی چیز های دیگری درهمین باره باندیشه شان میرسد و یا ایرادی می اندیشند بنویسند که اگر مابراست داشتیم بآن هم درمیان این گفته ها جا دهیم و اگر براست نشناختیم پاسخ نویسیم . بسیاری هستند که اینها را هیچ نیندیشیده اند و هیچ نمیدانند . ولی چون در پیمان میخوانند بهوس افتاده آهنگ آن می کنند که ایشان نیز چیز هایی نویسند و هریکی بنام خود بیرون دهند و اینست نوشته های ما را زیر و رو گردانیده ودست در آنها برده یك چیز هایی بدید می آورند . بارها گفته ایم این کار بسیار زشت است . آنکسان از مردمی بسیار دورند . چنین کاری راه هرپیشرفت را از میان برد و هر کوشش را بی نتیجه گرداند . اینها همه از خوی پلید خود خواهی وجدا سریست که ما بارها از آن نکوهش نوشته ایم و باز خواهیم نوشت .

پرسش و پاسخ

یکی از فارسی زبانان کویت که برخی از شماره های پیمان و کتاب راه رستگاری را بدست آورده و خوانده نامه ای بما نوشته و بیکرشته پرسشهایی برخاسته و از آنمیان می گوید : « شما در بعضی شماره های پیمان از خدا خواستهایی کرده اید خواهشمندم دلیل استجابت دعا را برایم بنگارید » همو می گوید : « ترتیب وحی چیست ؟؟ . . » نیز می گوید : « در راه رستگاری از عقاب وثواب سخن رانده نشده مگر اشاره‌ای کرده‌اید خواهشمندم راستی این را برایم روشن گردانید » . اینست برخی از پرسشهای او .

می گوییم بسیار خوشنودیم که پیمان تا آنجا رسیده و یکی از آنجا بچنین جستجویی برخاسته . آری باید همه اینها روشن گردد و ما بر آنیم که چیز هاییکه دانستنی است و باید مردم آنها را باور کنند بیکبار روشن باشد

و هیچ تاریکی نماند و ما این کار را انجام خواهیم داد . لیکن می باید راه را گام بگام پیش رویم و اینها پس از آنست که مردم خدای راستین را بشناسند وکارها و آیین کارهای او را بدانند ، وتا این نبود بگفتگو های دیگری نباید پرداخت. آیا مامی‌توانیم بابت‌پرستان آبخوست های اقیانوسیا سخن از راز های خدا شناسی و داستان فرهش (وحی) رانیم وبآنان راه خواندن خدا و چگونگی پاسخ آن را باز نمائیم ؟!.. مردمی با آن کوتاه اندیشی چه جای چنین گفتگو ها با ایشانست ؟!.

ما بار ها گفته ایم ، نه هرکه نام خدا را بر زبان میدارد خدا شناس است . امروز انبوه مردم خدا را نمی شناسند . زیرا یکدسته اشکاره بی‌نیازی از خدا می نمایند و یکدسته دیگر که بی نیازی نمی نمایند و نام او را بر زبان می دارند بخدای راستین پی نبرده اند و خود از پندار خود چیز دیگری پدید آورده اند . خدائیکه بالای هفت آسمان بروی کرسی نشیند ، و جهان را از بهر این خاندان و آن خاندان آفریده باشد ، و همچون فرمانروایان روی زمین پیرامونیانی برای خود برگزیند ودر کار ها میانجیگری آنان را پذیرد ـ خدائیکه چون چند هزار سال جهان را راه برده در مانده گردد و آن را بخود باز گزارد ـ چنین خدایی آفریدگار راستین جهان نمی باشد و کسانی که خدا را بدینسان می شناسند نتوان بآنان نام خدا شناسان داد .

ما خدای راستین را میخواهیم و گام نخست آن می دانیم که مردم را بشناختن این خدا راه نماییم وکسانیکه بما یاری می‌نمایند باید نوشته های ما را نیک خوانند و خدا و کارهای او را نیک شناسند و از پندار های بیهوده پیشین پشیمانی نمایند و چون خود براستی پی بردند بکوشند و دیگران را نیز از گمراهی بیرون آورند ، و ما نیز گام بگام پیش رفته از چگونگی فرهش و داستان پاداش و کیفر و راه خواندن خدا و چگونگی نتیجه دادن آن را باز خواهیم نمود .

ما خود گفته ایم بر انگیختگی خود یکی از راز های بزرگ طبیعت میباشد و آن یکی از دلیل های هستی خداست . اینکه یك کسی با دانش بیرون ازاندازه برخیزد ومردمان را با راستیها آشنا گرداند وراه رستگاری بآنان نماید برخاستن او چنانکه از یکسو مایه پیشرفت جهان باشد از یکسو نیز رساند که آفرید گاری جهان را هست و آن را راه می برد و بسوی پیش می راند . اینست نوید داده ایم که از روی دلیل این را روشن گردانیم و گرهی در کار باز نگزاریم . ولی این پس از آنست که معنی جهان و زندگی از روی راستی شناخته شود ، و داستان طبیعت و خدا و پیوستگی که در میانست روشن گردد ، و آیین کار خدا دانسته باشد . زیرا از روی اینهاست که معنی بر انگیختگی را روشن خواهیم گردانید . اینست نخست باید باینها پردازیم ومیان مردمان رواج دهیم تاسپس بداستان برانگیختگی وفرهش رسیم . کوتاه سخن آنکه گفته های ما وراهیکه پیش گرفته ایم با باورهاییکه تا کنون بوده نسازد و ما ناگزیریم پیش از همه به برانداختن آنها پردازیم تا راه خود هموار گردانیم .

ما چنانکه گفته ایم بدانش های طبیعی ارج می گزاریم ودر راه خود با آنها همدوشی می‌نماییم وبه بسیاری از گفته های خود از آن دانشها دلیل می آوریم در جاییکه باور هایی که تا کنون بوده با دانشها کمتر سازد و در بسیار جا ها بیکبار وارونه هم میباشند، و اینست مانخست باید گفته های خود را در دلها جای گزین گردانیم . کسانی بسیار می‌کوشندکه این نکته را بروی خود نیاورند و چنین باز نمایند که چیز تازه ای نبوده و اینها را آنان نیز می دانسته‌اند ولی کوشش بیجاییست ونتیجه نخواهند برد . از سخن خود دور نیفتیم بآقای پرسنده می گوییم بآن پرسشهای شما در آینده در میان گفتارهای خود پاسخ خواهیم داد .

گواهی پاکدلانه

این در همیشه باز خواهد بود . کسانیکه زیر این عنوان چیز هایی نویسند تا توانند بسادگی کوشند و خواستشان تنها باز نمودن اندیشه و فهم خودشان باشد و از ستایش بیجا و از گزافه خودداری نمایند .

— ۱ —

اگر گفته های ما را براست میدارند بنام گواهی پاکدلانه و برای راه نمودن بدیگران از نوشتن باز نایستند .

شماره ۱۱ و ۱۲ سال پنجم پیمان

اگرچه نگارنده از نخست درشمار خوانندگان پیمان نبوده و بلکه‌نام نویسندهٔ آن را هم نمی‌دانستم ولی درسال ۱۳۱۷ شماره های مهنامه را از آبان ماه ۱۳۱۲ بدست آورده و یکی‌یکی را از نظر گذرانیدم و چون سبك نگارش آن را تازه یافته و مطالبش را از روی راستی و پاکی دیدم دانستم که خواست دارندهٔ پیمان نبرد با بیدینی و هوسبازی و باور های عامیانه است که در نظر اول هر خواننده را بشگفت می‌آورد . درشماره های سال اول و دوم بیشتر پیمان در زمینهٔ بیهوده گویی چامه سرایان (خود من نیز جربزه چامه سرایی دارم) و بی‌ارجی دیوانهای‌آنان بود ومن بران سرشدم که از در ستیزه درآمده و بقدر نیروی خویش دفاع نموده وبگویم شعر ترانهٔ آسمانی است و روح شاعر درعالم ملکوتی با تمام عوالم لاهوت و ناسوت ارتباط داشته و سپس بگویم شاعر زبان توده وپیشوای قومیت وملیت است و دیوان فردوسی را گواه خود شمارم

و بلکه تا اغراق و گزافه پیش رفته و بگویم چون شعر نظیر وحی آسمانی است بنابراین قرآن را بشعر نسبت دادند و این را دلیل استواری بنیان شعر وشاعری بشمارم ولی یك جملهٔ پیمان مرا ازاین خواب هوس بیدار کرد و آن اینکه (سخن قالب معنی است) یا (سخن را باندازهٔ نیازباید راند) وچون درست اندیشیده دیدم چامه سازی من ازروی هوس بسیار کودکانه بوده وازروی نیاز گفته نشده و همین دلیل راکه در خود سراغ گرفتم بیهوده گویی تمام چامه سرایان را دریافته و دانستم که پیمان بار سنگینی را از دوش مردم برداشته وپرچم پایداری را دربرابر هوسبازی برافراشته است ومیل دارد جزبزه های خدا دادی در زمینه های سود مند بکار افتد و همچنین در سال سوم و چهارم پیمان با کیش های گوناگون مانند خراباتیگری و فلسفهٔ مادی و صوفیگری و باطنیگری و شیعیگری در افتاد و آنها را بیهوده میشمرد و من با خود گفتم دارندهٔ پیمان بدعوی بزرگی برخاسته و فرداست که مانند دیگران کتابی آورد و آن را برتر از قرآن شمارد و کمی نگذرد که او نیز یکی از پیامبران بنام شرق گردد و آیین تازهٔ گذارد بویژه آنکه نیارستنی را هم باورندارد وتوسل باماماان را که بوده‌اند کار کودکانهٔ میپندارد واین خود بیشتر مرا ترسانید وانگیزهٔ این‌ترس نداشتن‌آگهی های دینی و باور هایی بود که من از کودکی فرا گرفته و نمی توانستم به آسانی گفته های پیمان را بپذیرم ولی ذکر جملهٔ (یکدین و یکدرفش) را که در پیمان دیدم فهمیدم که پیمان در بیدینی‌را نمی کوبد و بلکه از پراکندگی اندیشه ها بیمناك بوده و آن را

بسود جهان نمی‌داند وزبونی شرق را درنتیجه پراکندگی کیشهای گوناگون می داند که نمونه های آن آشکاراست ازآنروز اندکی بخود آمدم و بهمین منظور کتاب راه رستگاری را خواستم وبدقت مطالعه کردم و معنی درست آنرا دریافتم (دین شاهراهیست که مردم در آن کرد آیند) بنابراین دو چیز مرا بهمراهی پیمان و گواهی دادن‌براستی گفتاران‌وا می‌دارد یکی آنکه دین‌را بادانش ناسازگار نمی داند وبلکه پیوستگی آنهارا بایکدیگر دربیشتر جاها بداوری خرد و گواهی تاریخ ثابت مینماید وپراکندگی کیشها را زیان دین و دانش میشمارد ودیگری نشاندادن آیین زندگانی از راه جستجو که بنیان دانش امروزی‌است وپشت‌پازدن بمادیگری وعقاید فلاسفه وداستان های بی پای چند هزار سال پیش آنها است واینکه پیمان خود گواهی میدهد که دانش جایگیر دین نخواهدشد ونبرد آدمیان را بایکدیگر با ترقی روز افزون دانش و پیدایش افزارهای شگفت انگیز امروز و گرفتاری جهانیان را نمونه میاورد این خود دلیل روشنی است که دارنده پیمان گفتارش جز از در نیکخواهی نبوده و راه نوینی بروی جهان و جهانیان باز نموده است از اینرو انصاف مرا برآن میدارد که بگفته های پیمان ارج گذاشته و براستی آنها گواهی‌دهم وآرزومندم دارندهٔ آن بخواست خداوند بربدخواهان چیره درآید و جهان را از آلودگیهای کنونی پاك نموده و دلها را بسوی خود کشاند — از کاشمر حسینعلی برهانی کارمند ادارهٔ دارائی

گوهر پیمان

خواهش ازخوانندگان

یکی از چیزهاییکه ما از اروپا برداشته ایم نویسندگیست که از سی و چهل سال باز در ایران رواج گرفته . اینکه در اروپا نویسندگی از چه راه پیدا شده واروپاییان سودی ازآن میخواهند، سپس هم چگونه آن در ایران رواج یافته چیزهاییست‌که‌گفتگو از آنها نمی‌کنیم و تنها این را می‌گوییم که امروز نویسندگی در ایران از برای یك نتیجه نمیباشد و بیش از همه از روی هوس و برای خودنمایی میباشد مثلا فلان مرد که کتابی می نویسد یا گفتاری می‌پردازد بیش از این نمی‌خواهدکه نامش بزبانها افتد و از شمار نویسندگان باشد و هیچگاه در بند آن نیست که کتاب یا گفتارش را اثری ر توده باشد(۱) ، ما میخواهیم بگوییم که نوشته های ما از آنراه نمی‌باشد و اینها که ما می‌نویسیم سخنانی از رده نوشته‌های دیگران نیست وخوانندگان نباید باینها با آن دیده نگرند .

در جای دیگری هم گفته ایم : این هیاهوها که در جهانست و این سخنان گوناگون وکشاکشهای فراوان که در پیرامون زندگی در میان میباشد در پشت سر اینها یکرشته راستیهایی هست - راستیهایی که مایه رستگاری جهان و پایندان آسایش و خرسندی جهانیان تواند بود - و خدا راه آن راستیها را بروی ما باز کرده ، و این نوشته ها همه از آن راه میباشد .

آری در این زمینه که ما پیش گرفته ایم (زمینه دین و شناختن معنی جهان وبسامان‌آوردن زندگانی)چیزهاییکه می‌نویسم همه‌راستی است وکسانی هیچگاه کجی در آنها نخواهند دید و لغزشی نخواهند یافت .

---

(۱) در این باره گفتاری در شماره چهارم سال پنجم نوشته ایم دیده شود .

شما هر بخش از پیمان و کتابهای ما را که گیرید گواه این سخن تواند بود . ولی مامیخواهیم تنها یکی از آنها را یاد کنیم و از خوانندگان داوری خواهیم . نام قانون دادگری را شنیده اید وباشدکه هم‌آن‌را خوانده باشید ، ما آنرا در سال ۱۳۱۳ نوشته ایم و در آن ایرادها بقانون دادگری اروپایی گرفته ایم وسپس خود قانون کوتاهی پیشنهاد کرده ایم .

میدانید قانون اروپایی بادست یکدسته از دانشمندان حقوقی نوشته شده وسپس بند بیند در انجمن‌های پارلمانی بگفتگو گزارده شده و باریك اندیشیها و هوشداریهای بسیار در باره آنها بکار رفته ، و چون قانونیست که بیشتر کشور های بنام اروپا و آسیا و آمریکا و افریقا آنرا پذیرفته اند و بکار میبرند توانگفت که از دیده و اندیشه ملیونها دانشمندان گذشته است . کنون ما بچنین قانونی ایراد های ریشه داری گرفته و کتابی در باره آن نوشته‌ایم و چنین کاری از هرکه سرزند باید یا نتیجه بیباکی آن کس باشد و ایراد هایش جز زورگویی و گزافه سرایی در نیاید و یا آن کس را پشت گرمی به یك نیروی بسیار بالا تری باشد و بدستگیری و نگهداری آن یك رشته راستیهای دور ازفهم دیگران را بیرون آورد و بدینسان تواندکار آبرومندی انجام دهد .

اینست ما میخواهیم خوانندگان داوری نمایند . بدینسان که آن کتاب را نیك خوانند وسخنان ما را از اندیشه بگذرانند و این را روشن‌گردانند که ایراد های ما چه حالی میدارد ، آیا در خور پذیرفتن و ارج گزاردن میباشد ویا نمیباشد . اگرچه حقوق شناسی دانش دامنه داریست و رنج بردن و خواندن میخواهد . ولی چون داستان داد خواهی و دادگری چیزیست که بیشتر مردم با آن برخورد پیدا میکنند وکم یا بیش آگاهیها می‌دارند ، و از آنسوی ما نیز ایراد های خود را با زبان آسان نوشته ایم از این رو داوری بر آنان سخت نخواهد بود ، بویژه که بسیاری از خوانندگان مهنامه در این بارها دانش‌هایی می‌دارند و کارشان داوری یا دادخواهی میباشد .

خواست ما اینست که در این باره دادگرانه و آزرمندانه داوری نمایند که اگر سخنان ما را در آن کتاب خام و بیپا می بینند اندیشه خود را با دلیل بنویسند ، و ما نه تنها نخواهیم رنجید و خود خشنود نیز خواهیم بود ، و اگر آنها را سخنان سنجیده و بنیاددار میشناسند ازگواهی پاکدلانه باز نایستند .

اینست خواست ما و برای آنکه زمینه نیك روشن باشد چند سخنی هم میرانیم :

۱ - این پیشنهاد وخواهش برای خودستایی یا از روی هوس نیست ویك نتیجه بسیار ارجمندی ازآن خواسته میشود . بسیاری این‌را نمی‌پذیرندکه پشت سر این هیاهوها وکشاکشها راستیهایی باشد ، ویا آدمیان توانند روزی بآسایش وخرسندی رسند ، وچنین میدانندکه‌جهان وگردش آن همینست‌که هست ، و جز از این و به از این نتواند بود . روشنتر گویم : دست خدا را در میان نمی‌بینند و هرچه از این باره گفتگو شود بیپا میشمارند . ما میگوییم : نچنانست ، وجهان نه‌باین حال خواهد ماند . میگوییم : خواست خداست که جهان بسیار بهتر و آبادتر از این گردد و یك راه بخردانه برای زندگانی بروی آدمیان باز شود ، و برای آن آرمان (۲) است که ما باین کوششها برخاسته ایم . کنون اگر روشن شودکه در زمینه‌ای‌که صدهزاران دانشمندان اروپایی اندیشه بکار برده اند و یك بنیادی پدیدآورده اند ، ناگهان یکرشته راستی های ارجداری نمودار شده ، و برای دادگری‌که یکی از دربایستیهای زندگانی است و با حال کنونیش یك بار بسیار سنگین به دوش جهان می باشد یك راه بسیار ساده و آسانی نشان داده شده این خود دلیل راستی گفته های ما خواهد بود .

---

(۱) آرمان را در فرهنگها بمعنی های پراکنده یاد کرده اند ولی‌ما خواستمان از آن معناییست که از کلمه ایدآل اروپایی خواسته میشود وآن را باین‌معنی دیگران برگزیده‌اند وچون برگزیدن بجاییست ما نیز می‌پذیریم.

ما خود می‌دانیم زمینه بسیار بزرك و این دلیل در برابر آن خرد میباشد . این نه خرد است که یکی گوید دست خدا درکار است واومیخواهد جهان بهتر و آبادتر از این گردد . هرکسی را سزاست که این را بآسانی باور نکند ، و یك دلیل و دو دلیل بس ننماید . ما نیز تنها بیك دلیل بس نخواهیم نمود و دلیلهای دیگر یاد خواهیم‌کرد ، و اینکه ایراد به‌قانون دادگری اروپایی را جلوتر انداخته ایم برای آسانی آن است و چون صد ها کسان از ایران به‌اروپا رفته ودرس حقوق خوانده‌اند میخواهیم بدانیم در این باره چه می‌اندیشند :

۲ ـ بسیاری براینند که باید هر پیشرفتی در جهان یا هر راه نوینی از اروپا برخیزد و شرق را بیکبار بیکاره و بی بهره میشمارند ، و اینان یك سخنی را که از اروپا می‌گیرند با آب و تاب یاد می‌کنند و فهمیده و نا فهمیده میپذیرند و ما می‌بینیم کسانی کتابها می‌نویسند و در آن سخنانی را که دانشمندان اروپایی در باره زندگانی یا راه دادگری سروده اند ـ سخنانی که نتیجه های روشنی را در پی خود نمیدارد ـ یاد می‌کنند و از دانستن آنها بخود میبالند ، و اگر یکی از آنان یك سخن نوینی برخاسته آن را « نظریه جدید » نامیده و با شادی بسیار میپذیرند ، ولی همانان باین نوشته های ما در باره دادگری که بیکبار راه آنرا عوض کرده ایم هیچ نزدیك نمی شوند ، و بلکه بسیاری از آنان دلتنگ میشوند که میشنوند ما بچنین کاری برخاسته ایم و از خشم و کینه خودداری نمی‌توانند . این یك بیماریست که در بسیاری از شرقیان پیدا شده ـ بیماری که ریشه آن پستی نهاد و سستی خرد و رشك میباشد و از بدترین آلودگیهاست . بیماریکه ما سالهاست بکندن ریشه آن می‌کوشیم و هنوز بیکبار فیروز نشده ایم .

میخواهیم باین کسان نیز تکانی دهیم و ناگزیرشان گردانیم که بنوشته های مانزدیك آیند واین بدانند که تاچه اندازه از راستیها بدور بوده اند. بدینسان که چون درنشستها می نشینند وبشیوه همیشگی خود زبان بستایش غرب

ونکوهش شرق باز میکنند ویایك سخنی را از فلان غربی عنوان کرده بگفتار میپردازند در آنهنگام خوانندگان جلوش را گیرند و او را به خواندن قانون دادگری راه نمایند که آنرا خواند و اگر پاسخی می تواند بنویسد و اگر نمی‌تواند از آن باورهای بیهوده خود دست بردارد . اینست نتیجه دومی که از این پیشنهاد میخواهیم .

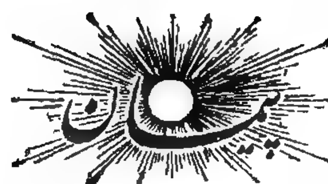
میدانیم بسیاری از ایشان بـآسانی گردن براستی نخواهند گزاشت . این شیوه آنان ومانندگان آنانست‌که تا بتوانند ایستادگی‌نمایند وبسخنان بیهوده برخیزند و بگفته آذربایجانیان گرد برانگیزند . در زمانهـای پیشین که کشتی گیری رواج داشته برخی از کشتی گیران دغلکار چون زور خود را کمتر از زور هماورد دیده و از کشتی نتیجه ای جز زمین خوردن چشم نمی داشته اند این بوده که بهماورد نزدیك نرفته و در پیرامون میدان گردیده و یا به زمین کوبیده و گرد و خاك برمی‌انگیخته اند . این گفته از آن زمانها پیدا شده . اینان نیز دغلکارانه همان رفتار را کنند . بدینسان که بسخنی درمیان است نپرداخته در کنار بسخنان پوچ دیگری پردازند . مثلا ما ایراد بفلسفه گرفته ایم و زیان آن را با زبان ساده و با دلیل نشان داده ایم ایشان به آن نزدیك نیامده چنین عنوان کنند : « به آقا ! مگر کارها باین آسانیست که یکنفر بتواند بهمه ایراد گیرد ؟ ! . این فلسفه نتیجه فکر هزاران علمای بزرگ شرق و غربست . . . » از اینگونه جمله‌ها بسیار رانند . گاهی نیز بدروغ برخاسته چنین گویند : « آقا اینها را خودشان هم می دانسته‌اند و نوشته اند . . . » . این بتازگی رخ داده که یکی با من رو برو شده و پس از گرد برانگیزیها می‌گوید : « این ایراد ها که شما بفلسفه گرفته اید کانت خودش نوشته» » و من چون می‌دانستم دروغ می‌گوید و ایرادهاییکه من گرفته ام هیچ نخوانده است و نمیداند گفتم : کانت چه نوشته ؟ ! . گفت : همان ایرادهاییکه شما گرفته اید . گفتم : چیست آن ایرادها که من گرفته‌ام و کانت نیز نوشته است ؟ ! بیشرمانه چنین پاسخ داد . من ایراد های شما

را نخوانده ام ولی میدانم هرچه بگویید خودشان میدانسته اند و نوشته‌اند .

در باره قانون دادگری نیز بیگمان نخست گرد انگیزیها خواهند کرد ، « آقا مگر قانونگزاری باین آسانیست ؟ ! . . این قانون نتیجه علم و تجربه صدها سالست ، همین ایرادها که شما می‌گویید خود علماء می‌دانند و نوشته‌اند ولی چاره ندارند . . . » ، از اینگونه سخنان بیهوده بیرون خواهند ریخت . ولی نباید سپرانداخت و باید ایستادگی‌کرد و گفت : « اینها را کنار بگزارید . اگر بخود ایرادها پاسخی میدارید بگویید ، وگرنه از در راستی پرستی در آمده خستوان گردید که تا کنون در راه کجی بوده اید و بدگمانی بی‌اندازه و بیجا در باره شرق داشته اید . اینکه می گویند : « ولی چاره ندارد » باید گفت ، در همان کتاب راه چاره هم نموده شده است و شما آنها را نیز از دیده گذرانید و اندیشه خود را باز نمایید .

۳ ـ این هم باید دانست که خواست ما از نوشتن قانون دادگری تنها باز کردن اندیشه‌ها بوده و هست ، وگرنه امروز نشدنیست که چنان راهی در دادگری پیش‌گرفته شود . زیرا همه‌چیز زمینه خواهد ، و تنها دادگری نیست و به قانونهای بسیار دیگری نیاز هست و بهرحال بااین ناشایستگی مردم جز این نتواند بود . هرچیز را اندیشیدن آسانست و بکار بستن دشوار . در باره همان دادگری ایران روز بروز در پیشرفت است بویژه در سالهای آخر گامهای بزرگی برداشته شده و در اینمیان روشن گردیده و همه دانسته اند که مایه دردسر و گفتگو بیش از همه سند نویسان بی‌دفتر و ثبت بوده اند و پیداست که با بودن آنحال هیچ قانونی‌کار دادگری را بسامان نتوانستی آورد و آنگاه از دیده قانون نیز دراین چند سال گامهایی برداشته شده و برخی بیهوده کاریها از میان برداشته شده .

هرچه هست خواست ما گفتگوی دانشی و باز شدن اندیشه‌هاست و ما همیشه گفته ایم نخست باید توده را بنیکی آورد . گفته ایم باید نخست باید بخود پرداخت وخود را نیك گردانید .



سال ششم شماره یکم

فروردین ۱۳۱۹

دارنده : کسروی

سردبیر : سلطانزاده

ما را تنها نگزارند

. در این چند سال که پیمان را پراکنده میکنیم همیشه برآن بوده‌ایم که تاتوانیم گفتار از بیرون نپذیریم و این برای جلوگیری از پریشانی سخن بوده . زیرا چنانکه‌گفته ایم بیشتر نویسندگان در بند نتیجه نباشند و ما اگر گفتار نویسی را در پیمان آزاد گزارده بودیمی بهنگامیکه ما بیك زمینه ای پرداخته میکوشیدیم آنرا بنتیجه‌ای رسانیم آنان هر یکی بسخن پرت دیگری برخاسته وچه بسا وارونه‌گفته های ما را نوشتندی . بارها رخ داده که گفتاری آورده اند و ما چون گفته ایم این با نوشته های ما نسازد پاسخ داده اند چه باك دارد ؟ ! آن یك اندیشه ای بوده واین یك اندیشه دیگریست واین را بآسانی باور نمی کنند که یك مهنامه ای بروی گفته های خود ایستادگی نماید و آخشیج یا وارونه آنرا نگوید و از دیگری هم نپذیرد .

بهرحال کار بسیار بجایی کرده ایم و جز آن نبایستی کنیم . لیکن میخواهیم در این سال ششم بی‌آنکه از شیوه خود چشم پوشیم نوشته هایی را از دیگران در مهنامه بچاپ رسانیم بدینسان که زمینه هایی را یاد کرده و از دانشورانی خواستار شویم در آن پیرامون آنچه میدانند برشته نوشتن کشند و برای چاپ نزد ما فرستند و اینك بآن آغاز می‌کنیم .

۱ـ خوانندگان میدانندکه ما جان را جز از روان میشناسیم وآدمیرا دارای دوسرشت جداگانه جانی و روانی میدانیم و تاکنون در این باره گفتار های فراوان در شمار های مهنامه آورده ایم . از آنسوی می شنویم میان اروپاییان دانشی بنام « پسیکولوژی » هست که در فارسی «روانشناسی» نامیده شده و در آن گفتگو از روان و کارهای آن میشود . ما میخواهیم بدانیم آگاهیهایی که ما در باره روان و جدایی آن از جان بدست دادیم آیا در آن دانش اروپایی نمودار است یا نه . زیرا اگر نمودار نباشد باید گفت نارساست و از روان یکجنبه بسیار ارجداری را نشناخته . اینست از دوست دانشمند خود آقای محمد احمد (خانبهادر) خواستیم که گفتار های ما را در این باره بانگلیسی ترجمه و بانجمنهای دانشمندان که خود بیوستگی با آنها میدارند پیشنهاد نمایند و اندیشه دانشمندان غرب را درباره آنها بخواهند و این بهر آنست که اگرآنان پذیرفتند دیگران را سخنی نماند واگر نپذیرفتند و ایراد گرفتند ما بپاسخ ایرادها برخیزیم و زمینه هرچه روشنتر گردد .

دوست ما خواهش را پذیرفته و نوید ترجمه کردن و پیشنهاد نمودن را داده اند . ولی میخواهیم در ایران نیز دانشمندانی از جمله آقای دکتر قاسم غنی که ما نادیده با ایشان آشناییم وبدانشمندیشان میشناسیم در این باره بما یاری کنند بدینسان که گفته های ما را در باره روان ، اگر براست نمیدارند وبیپا میشمارند اندیشه خود را بنگارند و ما نه تنها نخواهیم رنجید و خود خشنود خواهیم بود و این فرصت بما خواهد داد که زمینه را هرچه روشنتر گردانیم ، و اگر آن را براست میدارند بنویسند آیا در روانشناسی چه راهی دراین باره گرفته شده ؟ آیا این چیزها در آن دانش عنوانی پیدا کرده یا نه ؟ . .

آقای دکتر غنی چون پیمان را میخوانند این میدانند که ما هرچیز را از دیده دینی دنبال میکنیم و خود بارها گفته ایم راه دین جدا و راه

دانش جداست . دین(۱) برای شناسانیدن معنی جهان وزندگانی وبسامان انداختن آنها میباشد و جز بچیزهایی که با این خواست خود پیوستگی دارد نپردازد . اگر گفتار « دین ودانش » را درشماره ۱۱ و ۱۲ سال پنجم خوانده‌اند ما در آن پیوستگی را که میانه دین و دانش باید بود نیك روشن گردانیده ایم . دین باید از یکسو از دانشها بهره جوید و از یك سو از برخی بیراهیهای آنها جلو گیرد ، و بهترین مثل برای این رفتاریست که ما با فلسفه کهن یونان و فلسفه نوین داروین پیش گرفتیم . فلسفه یونان چون بنیادش پندار و راهش بیکبار پرت است و گذشته از آنکه دانشی به دست نمیدهد مایه تباهی خرد ها می شود ، و پس از همه با شناختن معنی جهان و زندگی برخورد پیدا میکنند ما آن را به یکبار بیهوده شناختیم و چون در ایران هنوز رواج میداشت و صدها کسان بآن میپرداختند بباز کردن زبان آن برخاستیم . ولی فلسفه داروین بنیادش جستجو و آزمایش میباشد اینست بآن ارج گزاردیم و از در همدوشی در آمدیم و آنچه داروین و دیگران درباره پیدایش گونه ها و جدا شدن آنها از یکدیگر و یا در باره پیشرفت کم‌کم جهان گفته اند ما همه را پذیرفتیم ولی بیك گفته داروین ایراد گرفته سخت ایستادگی نمودیم و آن برخاستن آدمی از بوزینه میباشد .

---

(۱) این نام دین که می بریم واز پیوستگی آن بادانش گفتگو میکنیم خواستمان ازآن دینی است که خودما می‌شناسیم وبنام پاکدینی برواجش می‌کوشیم، و کیشها ودینهای دیگری که هست نمی خواهیم . زیرا این گفته ها با آنها راست نیاید . بار ها دیده ایم کسانیکه پیمان را می خوانند و هوادا ریهای بسیار سخت ما را به دین و پاسخهای استواریرا که به بیدینی میدهیم می بینند همه آنهارا بکیش یا دین خود می بندند و در میان گفتگو با خود ما برخ ما می کشند اینست این یاد آوری را می کنیم که خواست ما از دین در اینجا و در مانند این همانست که خود دنبال می کنیم . در دینها و کیشهای دیگر هیچ ارجی بدانشها نگزارده و پروای آنها نکرده اند تا گفته شود پیوستگی در میانه چیست .

داروین و یارانش تنها بسرشت‌جانی آدمی نگریسته و از دستگاه روان که ما نشان میدهیم پاك نا آگاه مانده اند و اینست آدمی را بپای جانوران برده و برخاسته از میمون پنداشته اند ، و این گذشته از آنکه با دلیل درست نمیاید از دیده پیشرفت جهان زیان بزرگی را در بر میدارد . آدمی اگر خود را برخاسته از بوزینه داند چه امید بنیکی او توان بست و خود چه‌جای نیك بودنست ؟ .

آری ما جدایی نمیگزاریم میانه آنکه بگوییم خدا آدمی را از گل پدید آورده و یا بگوییم از بوزینه برانگیخته . در این باره سخنی نمی‌داریم سخن ما در آنست که آدمی برگزیده آفریدگانست و در آفرینش او خدا را خواست دیگری بوده و یك‌گوهر دیگری باو داده . آدمی اگر هم از بوزینه برخاسته این برخاستن او از بوزینه همچون برخاستن بوزینه از لیمور و برخاستن لیمور از سنجاب یا ازجانور دیگری نبوده وجدایی در میانه بیاندازه است . یاران داروین ناگزیر شده‌اند میانه آدمی و بوزینه یك میانجی (یا به گفتهٔ روز نامه های ایران حلقه مفقوده) انگارند . ما میگوییم آن نیز نیست و این دستگاه روان که در آدمیست بیکبار او را از رده چهارپایان بیرون میکند و باید گفت ، آدمی یك آفریده برگزیده ویژه ایست که در آفرینش آن خواست جداگانه ای در میان بوده و آفریدگار او را برگزیده و رشته جهان را بدست او سپرده است .

این را برای مثل مینویسیم تا دانسته شود راه ما با دانشها چیست و در کجاست که بهم میرسیم . در زمینه روان نیز ما تنها به بخشی که با داستان پیشرفت‌کار زندگی وفرهیخت آدمی برخورد دارد پرداخته ایم ودرآنجا نیز یك‌کجی را که دانشها دچار بودند براستی آورده ایم‌که داستان دوسرشتی آدمی وجدا بودن جان از روان باشد وخواست ما از آن چند چیز است ،

نخست پاسخ دادن بمادیگری که جهان را جز ماده و نمایشهای آن نمیشناسد و ما نشان میدهیم که در کالبد خود آدمی یك دستگاهی جز از

ماده و نمایشهای آن میباشد .

دوم باز نمودن اینکه آدمی جز جانوران است و اگر جانوران نیکی نمی‌پذیرند و بنیاد زیست آنان زور آزمایی وکشمکش با یکدیگر است نمیباید آدمی چنان باشد .

سوم باز نمودن اینکه روان چون ماده نیست پس از مرگ تن‌زنده تواند ماند .

چهارم نشان دادن آنکه خویهای نیك و بد که در آدمی گرد آمده از کجاست و چاره خویهای بد چیست .

اینها چیزهاییست که بسیار ارجدار است و بلکه بایدگفت از ارجدار ترین دانستنیهاست و ما اگر بداستان روان و جدا بودن آن از جان راه نمیبردیمی باچند دشواری بزرگ روبرو شدیمی . کنون میخواهیم بدانیم دانش های اروپایی بااین چه رویه پیدا میکند .

۲ — ما سخنانی نیز در باره خرد و جدایی آن از هوس و پندار و دیگر چیزها نوشتیم(۱) و دراین باره نیز ما از راه دانش پیش نیامدیم . زیرا آنچه ما میدانیم فلسفه و دانشهای نوین خرد را باین معنی‌که ماميگوییم نمی‌شناسد و بودن یك نیرویی را در آدمی برای شناختن راست و کج و نیك و بد نمیپذیرد . در حالی‌که ما همه کارمان با خرد است . زیرا چون میخواهیم بچاره‌پراکندگیها کوشیم داوری‌خرد را پیش‌میکشیم . چون میخواهیم از نیك و بد گفتگو کنیم آن را پیش میکشیم . اگر ما نتوانستیمی پاسخی بفلسفه مادی داده و بودن چنان نیرویی را در آدمی باز نماییم بایستی از کوشش‌های خودبهیچ نتیجه چشم نداریم. هرچه هست میخواهیم دراین باره نیز راه روانشناسی را بدانیم و در این باره هم ازآقای دکتر غنی و از دیگر دانشورانیکه بروانشناسی پرداخته اند چشم یاری میداریم .

---

(۱) نوترین گفتار های ما در این باره آنست‌که در شماره دهم سال پنجم چاپ کرده ایم .

۳ – خوانندگان فراموش نکرده اند که ما پارسال در گفتگو ازدین بیك پایه ی (قاعده‌ای) رسیدیم و آن اینکه «درجهان بیرون ازآیین طبیعت کاری نیست» . گفتیم زیرا طبیعت کار خانه خداست و آیین آن را هم خدا نهاده .

نیز گفتیم این شیوه مردم عامیست که آنچه را که همیشه بینند ارج نگزارند ولی اگر چیز شگفتی دیدند آن را نشان توانایی خدا شمارند. مثلا اینهمه درختها که دربهار گل میکنند ارجی بآنها نگزارند ولی اگر درختی در هنگام خزان گل آورد آن زمانست که بیاد توانایی خدا افتند . ولی راستی اینست که درجهان همه چیز شگفت و همه چیز نشان توانایی آفریدگار است . اینکه چون هسته کوچکی را کارند پس از زمانی از آن نهالی سر فرازد و کم‌کم درخت بلندی شود و میوه دهدآن خود سراپا شگفت وسراپا نشان توانایی آفریدگار باشد چنان خدایی تواند در یك چشم زدن نیز درخت بزرگی پدید آورد . لیکن این آیین را او خود نهاده که بی کاشتن هسته و دادن آب و گذشتن سالهایی درختی پدید نیاید و باور نکردنی است که آن آیین را دیگر گرداند و خود سودی از چنان کاری نتواند بود .

ازروی این دلیلهاست‌که ما آن پایه را پذیرفتیم . ولی بسیاری ایراد گرفته گفتند این سخن با داستان نیارستنیها (معجزات) که از پیغمبران‌گذشته در توریت و انجیل یاد شده و قرآن نیز آنها را براست داشته (از اژدها شدن عصای موسی وگذشتن بنی اسرائیل از رود نیل ومانند اینها) درست نیاید وما چون مینگریم این ایراد بجاست، و از اینرو گفتیم درامسال ششم در آن باره ها بسخن پردازیم و این دشواری را آسان گردانیم و چنانکه نوید داده ایم خواهیم کرد و خوانندگان خواهند دید که چگونه ایراد را از میان خواهیم برداشت . چیزیکه هست ما میخواهیم دراین باره نیز دانشورانی بما یاری‌کنند وآنچه باندیشه شان میرسد بنویسند. مثلا آقای خلیل‌کره ای که در فلسفه استاد بوده اند ودر سال های آخر نیز بقرآن وتفسیر آن پرداخته‌اند ،

و آقای محمد نجمی که در این زمینه ها بکوششهایی بر خاسته اند و چندی پیش نزد ما آمده و آگاهی های خود را باز می نمودند ، و آقای غیاثی که چون از کرمان باز گشته بودند با ما گفتگو میکردند و میگفتند یکرشته (مطالعاتی) کرده اند ـ ما از همگی اینان چشم میداریم که در این زمینه‌ها اندیشهٔ خود را بنویسند زیرا اگر بنویسند هزاران کسان خوانند وسودش بسیار بیشتراز گفتن باشد و آنگاه نوشته همیشه بازماند . اینها چون باما آشنایند مانام می‌بریم . وگرنه ازدیگران نیز هرکسی‌که چیزی نویسد وفرستد چاپ خواهیم‌کرد . چندی پیش مردی از قم نامه بما نوشته وبا زبان تلخی چنین گفته بود آنچه ما می نویسیم او نیز نوشته ولی نمی تواند بچاپ رساند کنون باو نیز میگوییم اگر در این باره ها چیزی نوشته بفرستد ما بچاپ رسانیم .

گفتگو در اینست که آیا ما آن پایه را که گفتیم بپذیریم و استوار داریم و بمعجزات چاره دیگر جوییم و یا آن پایه را نپذیریم و یا هر دورا (از آن پایه و داستان معجزات) پذیرفته و با هم سازش دهیم ؟

در باره معجزات یك دشواری دیگر از راه تاریخ پیش میآید و آن اینکه اگرچه موسی پیش از تاریخ می زیسته ولی مسیح در زمان تاریخ بوده و باید دید معجزه هایی که در انجیل ها بنام اوست در تاریخ نمودار است یا نه ؟ مسیح در زمان اگوستوس امپراتور بزرگ روم بجهان آمده و آن زمان از روشنترین زمانهای تاریخ میباشد و اینست باید دید آیا پیدایش او و معجزه هایش در تاریخ چه حالی دارد و اگر هیچ نمودار نیست آیا باین چه باید گفت ؟ آیا تاریخ را نارسا باید شمرد یا بعنوان دیگری پرداخت ؟

باید از همه اینها با حوصله و خونسردی سخن راند و روشن گردانید وگرنه همین چیزهاست که مایه گمراهی و بیدینی هزاران وصد هزاران کسان میباشد ، و چنانکه گفتیم ما را پاسخهایی باین ایراد ها هست و یاد خواهیم کرد ولی میخواهیم دیگران نیز بما یاری کنند و بهرحال یکزمینه که از چند گوشه دنبال شود بهتر روشن گردد .

٤- داستان جان وروان که ما در شماره های سال سوم آغاز کردیم در همان زمان یکی از واعظان تهران که نمیخواهیم نام ببریم آنرا عنوان کرده و چنین گفته بوده که از اخبار برداشته ، و ما چون شنیدیم درشگفت شدیم زیرا آنچه ما میدانیم این اخبار (جز از آنچه در باره فقه است) سخنان پراکنده بیهوده ایست واگر این راست باشدکه چنین دانش ارجمندی از آنها بدست آمده باید گفت ما در این باره بخطا رفته ایم و آن اخبار ارج دیگری داشته است واینست بارها یاد آوری کردیم که آن آقای واعظ بگوید از کدام خبر این را برداشته ولی پاسخی نشنیدیم و برای آنکه هیچ گمانی در میان نماند از دیگران که به اخبار می پردازند خواستاریم اگر آگاهی دراین باره می دارند برای ما بنگارند . همچنین درباره فلسفه میخواهیم بدانیم آیا پاسخی بآن در اخبار داده شده یا نه . این را هم خواستاریم برای ما بنگارید .

میدانیم کسانی خواهند گفت : چه زیان داردکه یکی اینسخنان را بنام خود یا بعنوان آنکه از اخبار بدست آورده بمردم باز گوید ؟ . می گوییم : چه سودی بآن کس داردکه بچنین نادرستی برخیزد ؟ ! .. گرفتم بما زیان ندارد سودش باو چیست ؟ ! . ! چرا از راه راستی پیش نمی آید و نمیگوید من این را از کجا برداشته ام ؟ ! .. و آنگاه این نادرستی زیان بزرگی هم با خود می دارد . زیرا ما می‌کوشیم که یك شاهراه روشنی بروی مردم باز کنیم واین کوره راه های پراکنده را ازمیان برداشته مردمان را از پراکندگی برهانیم پس چگونه توانیم خرسندی دهیم که کسانی گفته های ما را بگیرند و آنها را افزاری برآن نگهداری آن کوره راهها گردانند . سخنان ما را گیرند و بزیان خواست ما بکار برند . ما تنها کارمان شناسانیدن جان و روان نیست که بگوییم بگزار بهر زبانی وعنوانی که باشد بگوشها برخورد ومردم بدانند . ما خواستمان بیکراه آوردن مردمان میباشد واین سخنان که میگوییم همه بهم پیوسته است و همه از یك راه است وکسانی یا باید همه را بپذیرند و بما بپیوندند و یا از همگی چشم پوشند .

شناختن جانوران و سود آن

ماچنانکه گفته‌ایم خواهای دانشهای سودمند می‌باشیم وهمیشه آرزومندیم که روزی رسد و بتوانیم برواج و پیشرفت آنها بدانسان‌که میخواهیم بکوشیم. دانشها پا بشرق نهاده و اندك رواجی گرفته ولی براه خود نیفتاده و کسانیکه امروز بآنها می‌پردازند بیشتر برای آنست‌که دانش را راه روزی‌گیرند ودارایی اندوزند ویا بهر این‌که دستاویز برتریفروشی وخود نمایی سازند ، وکمترکسانی ارج دانشها را می‌شناسند و آنها را بنام اینکه دانش است و مایه پیشرفت جهان میباشد دنبال می‌کنند . این اندیشه هنوز در شرق پیدا نشده ولی ما آرزومندیم که پیدا شود و دانشها براه افتد ، و در آن هنگام است که از شرق نیز دانشمندان بزرگی برخیزند .

پیمان اکنون روزگار ناتوانی خود را می‌پیماید و آن توانایی نمیدارد که بهمه خواستهای خود پردازد وهمه آنها را دنبال کند . ولی چون پیشرفت دادن بدانشها و آنها را براه انداختن یکی از آرزو های بزرگ ما می‌باشد بیکبار نمی‌توانیم از آن دور باشیم و اینست امسال را خواستیم اگر توانیم دری در مهنامه برای آنها باز کنیم ، و پس از سگالش با یاران از میان دانشها « جانورشناسی » را برگزیدیم که آن را دنبال کنیم . زیرا جانورها - از چراها و دراها و خزا ها و پرا ها - یکدسته بزرگی از باشندگان گیتی هستند و با ما در زندگانی برخورد می‌دارند که می‌توانیم آنان را همسایه‌های خود نامیم ، و اینست جانورشناسی دانشی است که هم شیرین و هم سودمند است ، و ازآنسوی از چند رو با نوشته های ما پیوستگی می‌دارد .

زیرا ما می گوییم باید جهان را شناخت و معنی زندگی را دانست . می‌گوییم باید بسامان و آراستگی که در اینجهان است ارج نهاد و از این راه پی بهستی آفریدگار وخواست او برد . می‌گوییم باید معنی آدمیگری را

شناخت و همیشه جدایی میانه آدمی و جانوران گزاشت . اینها را می گوییم وبهمه آنهاشناختن جانوران سودمند است ومایه روشنی میباشد ، واین شناختن جز از راه دانش بدست نیاید .

این یکی از خواستهای ارجدار ماست که جانوران زیانمند از میان برخیزند و جهان از آنان پیراسته شود ، و از آنسوی مرغان و چهارپایان سودمند فراوانتر و بهره مندی آدمیان از آنها فزونتر گردد ، و برای این باید پیش از همه جانوران سودمند و زیانمند را از هم باز شناخت و راه بهره‌مندی از هرکدام را دانست ، و این کاریست‌که باید دانش انجام دهد . آری باید دانش انجام دهد و از راه آزمایش و جستجو بدست آید .

سالها دانشمندان‌غرب رنج برده اند وآگاهیهای بسیار درباره جانوران بدست آورده اند ، وباین آگاهیها رویه دانش داده و جانوران را بخانواده هایی بخشیده و پیوستگی را که میانه آنهاست باز نموده اند و شما چون یك کتابی را در این زمینه بزبان انگلیسی یا فرانسه ای یا آلمانی پیدا کنید و بخوانید آگاهیهایی در آن یابید که اگر خودتان در پنجاه سال و شصت سال زندگی خود میکوشیدیدی بآنهمه آگاهی نرسیدیدی . هر آینه باید ارج این دانشها وآگاهیها را شناخت وآنها را رواج داد تا کم وبیش همه بدانند ولی ما باین اندازه هم بس نکرده در باره همه دانشها آرزوی ما اینست که شرقیان آنچه را که دانشمندان غرب رسیده اند و بدست آورده اند بخوانند و فرا گیرند و سپس برآن باشندکه بنوبت خود کوششهایی بکار برند و گام هایی نیز اینان در راه‌آن دانش بردارند و چیزهایی برآنها بیفزایند وبدینسان وامی را که بگردن میدارند بگزارند .

درباره شناختن جانوران نیز ما آن را میخواهیم وبرآنیم کسانیکه باین رشته می پردازند باید نخست آنچه را که در کتابهای دانشمندان اروپاییست نیك فرا گیرند ولی در این اندازه نایستاده خود نیز بکوششهایی برخیزند . چنین نیست که اروپاییان همه چیز را دانسته و دیگر جایی بکوشش دیگران

نگزارده اند . بویژه در زمینه جانوران که هر چه بیشتر جستجو شود بیشتر آگاهی بدست آید . گذشته ازآنکه خواست ما بیش ازهمه شناختن جانورانی است که در ایران وآسیا میزیند و درباره اینها بیگمان آگاهیهای دانشمندان اروپایی نارساست و کسانی از ایرانیان توانند از نزدیک با آگاهیهای بهتر و بیشتری رسند که اروپاییان از دور بآنها نرسیده اند .

از سخن خود دور نیفتیم : بدینسان ما خواستیم امسال را در مهنامه دری باز کنیم که در آن گفتگو از چهار پایان و مرغان و دیگر جانوران کرده شود . ولی این گفتگو را که بایستی کند ؟.. از یاران پیمان کسیدر این زمینه درسی نخوانده و اگر یکی را ازدیگران پیدا کنیم دانسته های او نیز جز از آنچه درکتابهای اروپاییست نخواهد بود. درحالیکه ما چنانکه گفتیم این را نمیخواهیم . ما بیش از همه آن را میخواهیم که باین دانش رواجی در ایران دهیم و کسانی را برانگیزیم که بآنچه در کتابهای اروپاییست بس نکرده خود بکوشش و جستجویی پردازند ، و بهرحال بچنین دانشی است که ما ارج میگزاریم و در پیش هستیم و از چنین کسانیست که میخواهیم چیز هایی نویسند و برای چاپ شدن در مهنامه فرستند . چنین کسانیهم امروز نیستند . امروز آنانکه درس میخوانند تنها بآنچه در کتابهاست بس میکنند و اینست آنانکه جغرافی یا تاریخ یا جانور شناسی یا گیاه شناسی خوانده اند و خود را دانشمند آن رشته می شناسند اگر نیک آزمایش خواهیم دید در باره کشور خودشان نیز همان اندازه آگاهی میدارند که در کتابها خوانده اند و اینست که میگوییم هنوز دانشها براه نیفتاده است .

درباره جانورشناسی ، بسیاری درس خوانده اند و ما میتوانستیم ازآنان بخواهیم که گفتار هایی بنویسند . ولی ما نیک میدانیم که چه توانند نوشت. اینان آنچه را که درکتابهاست بردارند وبنام دانسته خود برشته‌نوشتن کشند و چه بسا که ترجمه را نیز نیک نتوانند و یک چیز گنگ و نارسایی بیرون آورند . این چیزیست که ما نیک می دانیم و در کتابهاکه پیاپی چاپ میشود

می‌بینیم و خامی آنها را نیك درمی‌یابیم .

پس چه بایستی کنیم و از چه راه بایستی پیش آییم ؟ . . پس از اندیشه بهتر دیدیم نخست خودمان بگفتارهایی پردازیم و خواست خود را باز نموده و ارج این زمینه را نیك روشن گردانیم و چیز هایی را که خود می‌دانیم و توانیم نوشت بنویسیم و گاهی چیز هایی را از زبانهای اروپایی ترجمه کنیم ، (زیرا اینکه ما خود درست وروشن ترجمه کنیم وبنام ترجمه بچاپ رسانیم بهتر از آنست که دیگران غلط و گنگ ترجمه کنند و آنگاه بنام دانسته های خودشان خواهش چاپ از ما کنند) تا بدینسان هوشها را تکان دهیم وباشد که بنویسندگان دانشمندی برسیم‌که بتوانند دراین زمینه به گفتارهای ارجداری برخیزند ، اینست باین نوشته برخاسته‌ایم . ولی‌خوانندگان بدانند که ما این در را باز کرده ایم نه برای آنکه خودمان چیزی نویسیم . زیرا چنانکه گفتیم‌ما را در این زمینه دانشی نیست و خود نباید باین چیزها پردازیم . ما آنچه را که بدیگران ایراد می‌گیریم خود نباید بآن برخیزیم .

مرغان

ما از همه‌جانوران ـ از چراها و پراها و دراها و خزاها ـ میخواهیم گفتگو شود و سود و زیان و نیك و بد آنها باز کرده شود . لیکن پیش از همه مرغان را میخواهیم و برآنیم که نخست از اینها گفتگو آغاز گردد. زیرا مرغان زیانمندیشان بسیار کم است و بیشتر آنها چون کرمخوارند وخزا های زیانمند را خورده وازمیان می برند خود سودمند میباشند . گذشته ازآن که درسایه پرهای رنگارنگ خود قشنگترین دسته جانورانند ودیدن آنها همیشه مایه شادیست و گذشته از اینکه بسیاری از آنها ترانه های دلکش خوانند و ازآواز خود نیز ما را خوشدل‌گردانند . اگر رویهمرفته را بنگریم مرغان قشنگترین و سودمند ترین دسته جانورانند وما برآنیم‌که اینان فراوانتر گردند و از آدمیان مهر و نوازش دیده و ایمن گردیده بآنان نزدیکتر باشند و در

باغها و باغچه‌ها و برروی درختها همیشه دیده شوند .

این بهره که امروز از مرغان برمی‌دارند و آنها را کشته و یك چنگه گوشتشان را میخورند بهره بسیار کمیست و بدان می ماند که کسی گل های رنگارنگ وقشنگ باغ را برای خوردن داند وآنهارا بچارپایان بخوراند وبیش از این بهره ازآنها نشناسد . اگر از راهش باشد از این آفریده‌ها بهره های بسیار بهتری توان برداشت .

یاران داروین پرایان را با خزایان از یکجنس می‌شمارند و می‌گویند از اینروست که آنها همچون خزایان تخم می‌گزارند و بچه نمی زایند . این سخنی است که می‌گویند و ما را هم ایرادی نیست و راست و دروغش را بدانش باز میگذاریم . ولی این را میگوییم که پرایان اگر هم نخست با خزایان یکی بوده اند امروز را بسیار دور از هم میباشند . امروز پرایان قشنگترین و خزایان چرکینترین آنهایند . از خزایان کمتر یکی سودمند و از پرایان کمتریکی زیانمند میباشد .

ما میخواهیم کسانی از مرغان بگفتگو پردازند و آنچه دانش در بارهٔ اینها دارد بنویسند و سپس ازمرغهای ایران سخن رانند و آنچه را که از اینها میشناسند یاد کنند و رنگ و نام و اندازه بزرگی و جایگاه آنها و چگونگی زیستشان را باز نمایند وآنچه از سود و زیان آنها می‌دانند برشته نوشتن کشند و پس از همه نگاره‌ای (تصویر) از آن بدست دهند که نیك شناخته گردد . این خود کار بسیار سودمندی تواند بود . زیرا چنانکه گفتیم دانشی است که هم شیرین و هم سودمند میباشد . اینگونه دانشها که همه از آن بهره‌مندی توانند جایگاه دیگری دارد و سودش بیشتر تواند بود .

امروز بسیاری از ایرانیان صد یك مرغان ایران را نمی شناسند و اگر نامهایی را شنیده اند چگونگی آنها را نمیدانند و یکی از بهم خوردگی های زبان فارسی از همین راه میباشد . بسیار کسانی امروز نام تذرو را شنیده اند ولی دارنده آن نام را نمیدانند و اگر هم خود تذرو را ببینند

نخواهند دانست آنست . ما امروز در فارسی نامهای باز و شاهین و چرغ و باشه وطغرل را میداریم ودرکتابها آنها را فراوان میخوانیم ولی درباره آنها بیش از این نمیدانیم که جنسی از مرغ شکاریست و اگر مرغان شکاری را ببینیم نخواهیم شناخت کدام یك باز و یا شاهین و یا باشه و یا چرغ است و اگر از فرهنگها بخواهیم درباره آنها چیزی بدست آوریم نخواهیم توانست چنانکه وارونه این نیز هست و ما بسیاری ازمرغان را داریم که بچند گونه میباشد ومی‌بایدبهرگونه آن نام جدایی داده شود ولی ماهمه آنها را بیك نام میخوانیم . از اینگونه مثالهای بسیار توان آورد .

این کمی یکزبان و کمی یك توده است که زبانش بدینسان آشفته باشد . جوانان امروزه جز بکارهای بیهوده و آسانی همچون رمان نویسی وشعربافی و فلسفه و مانند اینها نمی‌پردازند و از این‌کارهای سودمند که اندك رنجی دارد می‌گریزند . ولی باید باینها پردازند واین کمی ها را ازمیان بردارند . تنها مرغها نیست . در باره درختها و گیاهها و ماهیها نیز از دیده زبان همین گیر در میان است و باید در باره هر زمینه ای کسانی بکوشند تا بجایی رسانند .

اگر میخواهید بدانید چه آشفتگیها و چه کمی ها از این رهگذر در میانست یك فرهنگی را جلو خود بگذار وبرگ های آنرا برگردان ونامهای مرغها یاگیاهها یا درختها را در آنها جستجوکن و ببین چه توانی یافت . ما از نامهای مرغها مثل می آوریم : غلیواج را پیدا کن خواهی دید می‌نویسد: « مرغ گوشت ربا را گویند که زغن باشد و او ششماه نر و ششماه ماده باشد وبعضی گویند یکسال نر ویکسال ماده است». کلنك را پیدا کن خواهی دید می‌نویسد : « پرنده ایست کبود رنك و دراز گردن بزرگتر از لکلك که او را شکار کنند و خورند و پر های زیر دم او را برسر زنند وخروس بزرگ را نیز گفته اند » . آیا از اینها چه توان فهمید ؟ ! . . آیا با این ستایشهای کنگ و نارسا بمعنایی توان رسیدن ؟. آیا از خواندن این جمله‌ها در بیرون غلیواج یا کلنك را توان پیدا کردن ؟ ! . .

همین حال دارد نامهای درختها ، بویژه درختهای بیابانی و جنگلی و آشفته تر از اینها است نامهای گیاهها . گذشته از آنکه صدها درختها و گیاهها هست که هرگز نامی ندارد و در هیچ کتابی نام آنها را پیدا نتوان کرد .

در این باره گناهی فرهنگ نویسان را نیست . پیدا کردن نامهای مرغها و گیاهها و درختها کار فرهنگ نمی باشد وهر رشته ای ازآنها کار یکدسته دیگری میباشد . ببینید در باره مرغان باید نامهای آنها را از زبانها پیدا کرد و بجستجو پرداخت . مثلا در تهران واین پیرامونها کلاغ و گنجشک و شانه‌سر و کشکرك و بلبل و مانند اینها فراوانست و ما اینها را می بینیم و اینست که هم نامهای آنها را میدانیم و هم خودشان را میشناسیم . ولی اگر از تهران بیرون رویم و در گوشه های ایران بگردش پردازیم در کوهها و جنگلها وکنار های دریاها درهریك بیکرشته مرغهای دیگری خواهیم برخورد که نامهای بیشتر آنها را نخواهیم دانست . درجاییکه بومیان مرغهای آنجا را میشناسند و نامهای آنها را می دانند بدانسان‌که ما مرغهای تهران‌را را میدانیم و نامهاشان را میشناسیم . اینست یك کسی همه مرغها را نشناسد و نامهای آنها را نداند مگر کسیکه این راکار خود گیرد وسالهای بسیار در این راه بکوشش پردازد و باینسو وآنسو رود ودر هرکجا آگاهیهای دیگری بدست آورد و این کار فرهنگ نویس نبوده و نتواند بود .

کنون نیز که ما میخواهیم نامهای مرغان و درختان و دیگرچیز ها در فرهنگها نوشته گردد (بدانسان‌که دردیکسیونرهای زبانهای اروپایی نوشته شده) این پیش از همه کار دانش است وباید کسانیکه جانور شناسی یا گیاه شناسی از روی کتابهای اروپایی خوانده اند باین کار بر خیزند و بیکی از دو راه آنرا انجام دهند . نخست اینکه جستجو از مرغها یا گیاه ها و درختهای ایران را کار خود گیرند و بهمه جا رفته وجستجو کنند ودرهمه جا مرغها و درختها را شناخته نامهای فارسی آنها را بدست آورند و بنویسند وآنچه را که ازجستجو در ایران بدست میآورند با آنچه درکتابهای اروپایی خوانده اند بسنجش گزارند و بدینسان هم گامهای دیگری در راه پیشرفت دانش بر

دارند وهم یك نیکی سودمندی را برای زبان فارسی انجام دهند . راه بهتر اینست . لیکن چنین‌کاری بس سخت است و چنان کسانی را ما باین زودی پیدا نخواهیم کرد . تا دانش در شرق براه خود نیفتد و از این سال‌کنونی که تنها برای نان خوردن و نام درآوردن آنرا می طلبند بیرون نیاید کسان چنانی پیدا نخواهند شد .

دوم اینکه کسانی هرکدام درهرکجا که هست تنها درباره مرغها ودرختهای آنجا بجستجو پردازد ونامهای آنها را گرد آورد و درباره هریکی آگاهیهایی که از روی کتابهای اروپایی یا از راه جستجو های خود بدست می آورد برشته نوشتن کشد و پیداست که چون این نوشته های گوناگون رویهم آید همان نتیجه که میخواهیم پیدا شود . نیز پیداست که این راه آسانتر است و مابیش ازهمه این یکی را میخواهیم واز این راه است که میخواهیم چیزهایی برای چاپ شدن در پیمان فرستاده شود .

هر چه هست در این زمینه به نگاره (تصویر) نیاز بسیار هست و کسانیکه ازیکمرغی مثلا گفتگو کنند اگر بخواهند نتیجه درست تری بدست دهند چنانکه گفتیم نگاره آنرا هم درست کرده یا بدست آورده برای چاپ شدن بفرستند . در این گفتگو ها آنچه را که یك نگاره تواند فهمانید بیست سطر نوشته نتواند فهمانید .

ما در گام نخست میخواهیم این زمینه از راه دانش دنبال شود وکسانیکه به « جانورشناسی » پرداخته اند و از نوشته‌های دانشمندان اروپایی بهره یافته اند باین رشته پردازند و بدانسانکه گفتیم چیز هایی بنگارند وهر آینه این راه بهتر و سودمندتر است . ولی اگر کسان دیگری نیز باینها پردازند و آگاهیهای سودمندی برسانند بیجا نخواهد بود . مثلا اگر کسی در مازندران یا درخوزستان از مرغها آنجا بنویسد و آگاهیهای درستی دهد زیان نخواهد داشت که ما آن را در مهنامه بچاپ رسانیم اگر چه با زبان دانش نباشد . زیرا گذشته از آنکه این گونه نوشته‌ها خود سودهایی را در بر خواهد داشت از همین راه بدانش نیز نزدیك توان گردید .

خواهش

اسماعیل خویی که پیکره او را در این شماره آورده ایم در خوی روسیان او را پس ازیك جنك دلیرانه که بتنهایی کرده گرفته وبدار زده اند. کسانیکه داستان اورا نیك میدانند برای ما بنویسند و اگربتوانند تاریخ ماه وسال آنرا هم نشان دهند.

نیز درباره پیش آمد های اورومی (رضاییه) در زمان جنگ جهانگیر اگر کسانی یاد داشتهایی در دست میدارند ـ از خودشان و از دیگران ـ از فرستادن بنزد ما خود داری ننمایند و اگر آگاهیهایی میدارند بهراندازه که هست بنویسندوبفرستند. نیزاگر پیکره هایی از آشوریان و از کردان ودیگران هست نزد مافرستند که کلیشه برداشته پس فرستیم. نیز کتابی بانگلیسی در باره جنك و آشوب آشوریان چاپ شده اگر کسانی نسخه آن را میدارند بسپنج یا برای‌خریدن نزدما فرستند.

نکفروشی پیمان در تبریز

تکفروشی پیمان در تبریز با آقای تقی نامه فروشانست.

سال ششم فروردین ۱۳۱۹ شماره یکم

بهای یکساله ۵۰ ریال

جایگاه دفتر : خیابان فرهنگ ـ کوچه سرپاس مختار ـ خانه آقای کسروی

فرهنگ پیمان

-۱-

آرمان	غایت آمال، ایدآل	برکناری	بیطرفی
آز	حرص، طمع	بکار	کارکن، کارآمد
آخشیج	ضد، نقیض، عنصر	براست داشتن	تصدیق کردن
آغازیدن	شروع شدن	بنیك داشتن	تحسین کردن
آغازکردن	شروع کردن	بسیجیدن	تدارك کردن
آهنگ	قصد، اراده	بمزد دادن	باجاره یابکرایه‌دادن
آهو	عیب	بیوسیدن	انتظار کشیدن
ارج	قدر	بیوسا، بیوسان	منتظر
اندام	عضو	بویژه	بخصوص
اندازه داری	اقتصاد	بیخود، بیخویشتن	بیهوش(ناآگاه‌ازخود)
انگار	فرض	پاس	احترام ـ قراولی
انگیزه	علت	پاسداشتن	احترام‌نمودن قراولی کردن
باری	لااقل	پایندیدن	ضمانت کردن
باز (از صدسال باز)	باینطرف	پایندان	ضامن
باشنده	موجود، حاضر	پایه	قاعده
باشد که	شاید که، یحتمل که	پایگاه	مرتبه
بایا	واجب، وظیفه	پرکش	اذن
بخشیدن	قسمت کردن	پرگیدن	اذن دادن
بخشودن (یابخشاییدن)	رحم کردن	پندار	خیال، خرافه، وهم
بدنهاد	نانجیب	پهنا	عرض